

# حیات و اندیشه سیاسی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (قدس سره)

(آرمان «ترقی» و «تعالی» و تطبیق آن بر نظام مشروطه)

علی رضا جهانشاهلو

منبع: مجله آموزه، شماره 5

## چکیده

مجتهد خراسانی، رفع مشکلات جامعه ایران عصر قاجار را در چهار محور کلی جست: «رشد و گسترش تولیدات داخلی»، «حفظ استقلال کشور»، «گسترش عدالت اجتماعی» و «بسترسازی لازم جهت عملی شدن ارزش های اسلامی به ویژه میان دولتمردان». در این راستا، پیش از نهضت مشروطه ست به فعالیت هایی زده، با دربار ایران به تبادل نظر پرداخت که توفیقی به دست نیامد. آخوند خراسانی پس از تحقق نظام مشروطه، به همراه دو مجتهد بلند پایه دیگر نجف، درباره آن به تحقیق پرداخته، چون دیدند نظام مشروطه، جوابگوی همان دغدغه های آنان درباره مشکلات جامعه ایران است، به حمایت قاطع از آن همت گماشتند. حمایت آخوند، رهبری او را برای مشروطه خواهان مذهبی ایران بدنال آورد. این مقاله در ارزیابی نهایی خود به این نتیجه می رسد که آخوند خراسانی و حوزه مشروطه خواه نجف، به دلیل عدم شناخت صحیح و کامل از غرب و غرب گرایان، داشتن منابع اطلاعاتی يك سوپه و گاهی ناسالم (که البته این دو مسأله تا حدودی در مشروطه دوم ترمیم شد) و برخی عواملی که خارج از حیطه آنان بود، نتوانستند آرمان خود را که به واقع منطبق بر نیازهای آن عصر ایران و مورد خواست همه عالمان آرزومند حاکمیت اسلام بود، جامه عمل بپوشانند.

## مقدمه

**1.** بیش تر تاریخ نگاری های کلاسیک، به سمت مطالعه و بررسی چارچوب های غیر شخصی حرکت کرده اند. ادله چندی برای مطرح شدن این بدیل وجود دارد که گسترش علوم اجتماعی از آن جمله است. این رویکرد، همان قدر که می تواند تعادلی منطقی را در بررسی های تاریخی به ارمغان آورد، به همان میزان می تواند در تفریطی آشکار، به نادیده گرفتن یا کم اهمیتیت شمردن نقش افرادی که نامشان در تاریخ آمده بینجامد؛ اما ملاک برگزیده شدن جهت ثبت در تاریخ چیست و چگونه فقط عده به نسبت محدودی در تاریخ برگزیده شده اند؟ يك تبیین صریح این است که این دسته از افراد، در زمان خود افرادی مهم تلقی می شدند. اعمال و افعال فرمانروایان، رهبران و اندیشموران، بر حیات هزاران انسان دیگر تأثیر داشته است. تبیین دیگر این است که بسیاری از قدیسان و قهرمانان، فقط از این حیث که افرادی بسیار غیر عادی بودند، در یادها مانده اند؛ در حالی که بیش تر انسان ها نه از قدیسان هستند و نه از قهرمانان؛ البته عامل دیگری نیز می تواند در این مسأله تأثیرگذار باشد و آن این که تاریخ را فاتحان می نویسند، نه شکست خوردگان؛ در نتیجه، تاریخ نویسی گروه فاتح می تواند بر اساس بزرگ و کوچک نمایی های غیر واقعی مبتنی گردد.

**2.** نهضت مشروطه، جامعه ایران را وارد دوره چهارم حیات خود کرد.<sup>1</sup> این رویداد مهم سده اخیر که دخالت مردم در نظام سیاسی کشور را باعث شد، ثمره زمینه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ... ایران بود؛ اما این زمینه ها به تنهایی نمی توانست نهضتی آن چنان را ایجاد کند و به عوامل برانگیزاننده نیاز داشت. مهم تر از آن، انسان هایی که بتوانند از این علل محرکه، بهره کافی برده، قیامی را برپا دارند که زمینه ساز رفع آن نابسامانی ها باشد. این افراد به طور طبیعی باید مورد اعتماد مردم بوده، اندیشه

های آنان، جزو باورها و اعتقادات جامعه ایرانی باشد. یگانه گروه واجد این ویژگی در آن عصر، رهبران و زعمای شیعه بودند.

در جریان این نهضت، رهبران دینی می‌کوشیدند با بهره‌گیری از داده‌های دینی و (صرفاً) قالب‌های نظام سیاسی مغرب‌زمین، آن را بر وضعیت بومی ایران تطبیق دهند و با استفاده از اندیشه و تدبیر صاحب‌نظران ایرانی، مشکلات سیاسی - اجتماعی آن روز ایران را حل کنند؛ اما جریان منورالفکری که از سال‌ها پیش در ایران ریشه دوانیده بود و درمان مشکلات را در «آخذ تمدن اروپایی بدون تصرف ایرانی» یا با «تصرف محدود» می‌دانست، به چالش با این گروه پرداخته، توانست با همکاری جریان التقاطی تندرو و برخی فرصت‌طلبان سودجو، در تغییر افق نهضت نقش داشته باشد. آنان چون رقیب را از صحنه بیرون راندند - گرچه خود نیز به عللی نتوانستند تمام ایده‌های خود را عملی کنند - عرصه تاریخ‌نویسی را عهده‌دار شدند و مطابق سنت تاریخی گذشتگان خود، تا حدودی توانستند به بزرگ و کوچک‌نمایی‌ها در حوزه رهبرشناسی دست یابند؛ از همین رو است که می‌بینیم زعیم مذهبی مشروطه خواهان طی سال‌های 1326 - 1329 قمری؛ آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، جایگاه رهبری تاریخی‌اش به سید جمال واعظ، ملك المتكلمين، سپهدار تنکابنی، سردار اسعد بختیاری و ... واگذار می‌شود.

**3.** این نوشتار، خلاصه‌وار به حیات و اندیشه سیاسی این مرجع شیعه، تلقی او از مشروطه و تأثیر عملکردش بر وقایع مشروطه می‌پردازد. نگارنده کوشیده است تا این مقاله حاوی سه ویژگی باشد: 1. تبیین مستند آن چه آخوند خراسانی در حیات سیاسی خود در مقام تحصیل آن بود و به همان جهت از نظام مشروطه حمایت کرد؛ 2. ذکر مستند مراحل حیات سیاسی وی به ترتیب از ولادت تا رحلت. گرچه در سه دهه اخیر (به ویژه در سالیان اخیر) کتب و مقالات متعددی در زمینه حیات، فعالیت‌ها و اندیشه سیاسی مجتهد خراسانی نگاشته شده است؛ اما از حیث ذکر حیات سیاسی او به صورت ترتیب زمانی نارسایی وجود دارد؛ 3. داوری درباره برخی اسناد منتسب به آخوند و نوشته‌هایی که به حیات، اندیشه سیاسی و موضع وی در قبال مشروطه پرداخته‌اند.

مقاله حاضر را می‌توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: چهار بخش اول، گزارش تاریخی - اندیشه‌ای درباره آخوند خراسانی است و در بخش پنجم، داوری و ارزیابی در زمینه اندیشه و موضع مشروطه خواهی وی صورت پذیرفته است. نگارنده بر این باور است که حتی الامکان باید مقام گزارش را از مقام داوری جدا کرد و در بخش گزارش، منصفانه و به صورت مستند از حیات و افکار فرد مورد نظر یا از مطالب کتاب مورد بحث، گزارش داد و در قسمتی جداگانه، به ارزیابی آن پرداخت.

کته‌ای که در پایان مقدمه لازم به ذکر است، آن که برای تبیین زندگی و اندیشه سیاسی یک فرد، به طور طبیعی در برخی موارد باید فضای اجتماعی - سیاسی او و محیطی که در تعامل یا تقابل با آن است تا حدودی روشن شود. مقاله حاضر نیز به رعایت این مطلب ملزم بوده است.

## 1. از تولد تا مرجعیت و همراهی در «اعلای کلمه ملت»

### 1.1. حیات علمی

خوند ملا محمدکاظم خراسانی در زمان سلطنت محمدشاه قاجار به سال 1255<sup>2</sup> در شهر مقدس مشهد به دنیا آمد. پدر او ملا حسین هراتی بود که در آن زمان در مشهد می‌زیست. سنین هفت تا یازده سالگی او با اغتشاش و قتل و غارت یک‌یاعی در شهر مشهد و قحطی ناشی از جنگ و گریزهای او سپری شد. تحصیل را از نوجوانی آغاز کرد. چون توشه علمی خود را در آن شهر برگرفت، در سال 1277 به قصد ادامه تحصیل در شهر مقدس نجف، از موله خود خارج شد.

یقتی به سبزوار رسید نتوانست بدون درنگی سه ماهه جهت تلمذ در محضر حکیم زاهد حاج ملا هادی سبزواری، آن شهر را ترک کند.<sup>3</sup> در تهران (شهری که ناصرالدین شاه قاجار دومین دهه از حکومت خود را در آن سپری می‌کرد) به مدت سیزده ماه (و به نقل دیگر شش ماه) نزد ملا حسین خویی و میرزا

ابوالحسن جلوه به کسب دانش فلسفه و حکمت پرداخت؛ سپس به سوی جوار بارگاه امیرمؤمنان(علیه السلام) حرکت کرد.

نجف در آن زمان، تحت سلطه حکومت عثمانی قرار داشت و به رغم آن که وضعیّت آب و هوایی مناسبی نداشت، به دلیل وجود بارگاه امیرمؤمنان(علیه السلام)، مرکزیت علمی شیعیان و حضور مراجع و خصیّت های طراز اول فقهی و اخلاقی در آن، مورد توجه خاص شیعه و تاثیرگذار در دنیای اسلام بود. این تأثیر به ویژه پس از تأسیس مکتب اصولی مرحوم آقا باقر وحید بهبهانی و مدرسه اصولی شاگردانش به میزان بالاتری رسید. جنگ های ایران و روس و فتاوی مراجع عتبات، تأثیر شگرف شیخ مرتضی نصاری و مهاجرت طلاب و دانشجویان علوم دینی به نجف بر اهمیت آن بیش از پیش افزود.

تحصیل آخوند در نجف (همانند بسیاری دیگر) با فقر و تهیدستی و در عین حال عشق و علاقه به فراگیری علوم دینی توأم بود. آخوند از محضر فقیهانی چون شیخ مرتضی انصاری (متوفای 1281)، سید علی شوشتری (متوفای 1283)، شیخ راضی (متوفای 1290)، سید مهدی قزوینی (متوفای 1300) و به ویژه میرزا حسن شیرازی (متوفای 1312) بهره مند شد. استعداد خدادادی و تلاش علمی آخوند توانست او را در سال های پایانی قرن سیزدهم هجری، به یکی از استادان مطرح حوزه نجف (به ویژه در علم اصول فقه) تبدیل کند و البته در این مسأله، عنایت مرجع بزرگ شیعه، میرزای شیرازی (که در آن زمان در سامرا به سر می برد) بی تأثیر نبود.<sup>4</sup>

## 2. 1. حکم تحریم تنباکو و تأثیر آن در حوزه علمیّه

آخوند خراسانی در سال های آغازین قرن چهاردهم هجری، شاهد خیزش مردم ایران بر علیه استعمار و استبداد یا صدور حکم تحریمیه از سوی میرزای شیرازی بود؛ شکست ایران در جنگ های معروف خود با روس، توجه دولتمردان را به عقب ماندگی نظامی و اقتصادی ایران، پدید آورد. یکی از مسائلی که در جهت رفع عقب ماندگی، پیگیری شد، عبارت بود از عقد قرارداد با دولت های بیگانه، برای تحصیل آن چه در اروپا وجود داشت و جامعه ایران از آن محروم مانده بود. این امر به علل گوناگون از جمله عدم برنامه ریزی درست و خیانت برخی دولتمردان، در عمل سبب افول تولیدات داخلی و سلطه اقتصادی بیگانگان (به ویژه روس و انگلیس) گردید. سلطه اقتصادی نیز به تدریج زمینه ساز سلطه سیاسی و فرهنگی آنان شد. این امر در دوره ناصری گسترش یافت و در موارد مهمی مانند قرارداد رویتر، با مقاومت عالمان دینی ملغای شد.

در اوایل قرن چهاردهم هجری، از سوی میرزای شیرازی، تحریم مصرف برخی کالاهای خارجی صورت عینی و آشکارا به خود گرفت، و در نهایت، در سال 1309، واقعه تحریم تنباکو را سبب شد. پیروزی نهضت به دست مرجعیت شیعه، صرف نظر از اهداف مقطعی خود و نیز شکستن اسطوره ظل اللّهی سلطنت و روحیه مشیت پذیری مردم، انعکاس مثبتی بر حوزه علمیّه شیعه داشت. نیروی تازه ای به بزرگان دین پخشید و پایگاه اجتماعی و سیاسی آنان را برتری داد. نهضت تنباکو از نظر طلاب حوزه علمیّه، مسأله ای عمیق تر از برخورد فقیه با پادشاه بود؛ زیرا موجب می شد نقش حوزه علمیّه و عالمان در حوادث جهان و تحولات آن، به ویژه در ایران، گسترش یابد. نهضت تنباکو، انگیزه نیرومندی برای این گروه بود تا جهان خارج از حوزه علمیّه را که با سرعت در حال دگرگونی بود، بهتر بشناسند.<sup>5</sup>

در سال 1312 با رحلت میرزای شیرازی و میرزا حبیب اللّہ رشتی، آخوند به عنوان یکی از مراجع تقلید - در کنار فقیهانی چون ملا محمد شربانی (متوفای 1322) شیخ محمد حسن مامقانی (متوفای 1323)، میرزا حسین تهرانی (متوفای 1326) سید محمد کاظم یزدی (متوفای 1337) - شناخته می شود.<sup>6</sup>

## 3. 1. همراهی مجتهد خراسانی در «اعلای کلمه ملت»<sup>7</sup>

نهضت تحریم کالاهای خارجی، در سال های بعد، اندیشه ایجاد شرکت های داخلی جهت رواج کالاهای

ایرانی را در ذهن عالمان دینی پدید آورد.<sup>8</sup> «شرکت اسلامیّه» در اصفهان در سال 1316 با همکاری خاندان میرزا محمدباقر اصفهانی (به ویژه حاج آقا نورالله) در این جهت تأسیس شد. آخوند خراسانی به همراه عالمان بزرگ دیگر (همچون سید محمدکاظم یزدی) به تأیید و پشتیبانی این شرکت همت می گمارند. مجتهد خراسانی در نامه خود خطاب به مظفرالدین شاه، شایسته می داند که شیخ پادشاه به جهت «رویج ملت بیضا و تقویت دولت عظام و اسباب آسایش عموم عباد و ترقیات عامه قاطبین بلاد محروسه ایران... در لبس البسه مصنوعه اسلامیّه، مقدم، و به صدور امر ملوکانه در مساعدت این مطلب مهم، وزرای عظام و اولیای فخام دولت - ابد مدت - را مفتخر فرمایند». در ادامه «بر عموم رعایا و قاطبه مسلمین» لازم می داند به مقتضای الناس علی دین ملوکهم، تأسی و متابعت نمایند و خلع اس ذلت را از خود به لبس لباس عزت البسه اسلامیّه، صاحب شرع را خشنود دارند؛<sup>9</sup> چرا که «کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن».<sup>9</sup>

## 2. آرمان «ترقی» و «تعالی» و تطبیق آن بر نظام مشروطه

### 1. 2. انحطاط جامعه ایران و اصلاحات مورد نظر آخوند

عصری که مجتهد خراسانی در آن می زیست، عصر انحطاط جامعه اسلامی بود. ستم حاکمان، عدم وجود نخبگان به میزان کافی در عرصه حکومت، فساد و خودمحموری موجود در نظام های عثمانی و قاجاری از يك سو، و دخالت قدرت های استعماری در مسائل گوناگون جوامع اسلامی و دست اندازی آنان از سوی دیگر، در این انحطاط تأثیر بسزایی داشت. آخوند، اوضاع آن روز ایران را در نامه ای که سال ها بعد برای محمدعلی شاه نوشت، چنین بازگفت:

هنجاری اوضاع ممالک محروسه و تنزل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملت یوماً فیوماً، موجب کمال آسف و حسرت بود. از يك طرف کارگزاران امور از وظایف مملکت داری و حفظ نوامیس دین و دولت بی خبر و غافل و تمام هم شان په اغتصاب هیستی دولت و ملت مقصور، و جز اندوختن ذخایر و ایداع در پانک ی خارجه، مقصد دیگری تصور نکرده، تعدیات بر هیچ حدی واقف نبود، و از طرف دیگر، اعدای خارجه هم این وضع را مغتنم و همان حیل و تزویراتی را که در استقلال بر سایر ممالک به کار برده، به مقصود ایل شدند، اعمال، و جهات استیلا و نفوذ خود را در عروق مملکت و ملت و تحکیم و اقتراحات بر دولت، به درجه ای که مشهود است، منتهی نموده، تمام ثروت و نفوذ مملکت را ربودند، تجارت و صناعت داخله رابه کلی باطل، و همه را به خود محتاج، و در زیر بار قرض خود غرق ... نمودند، و به رأی العین مشهود ست که چنان چه علاج عاجلی به این امراض مهلکه نرسد، به انقراض و اضمحلال کلی، مؤدی، و عملاً قریب از دین و دولت، اثری باقی نخواهد بود.<sup>10</sup> از آن جا که پادشاهان قاجار (به اختیار یا اجبار) روابط ظاهری خود را با عالمان شیعه، به شیوه محترمانه حفظ می کردند، موضع آخوند خراسانی و برخی بالمان دیگر هم عصر او این بود که با ارشاد و ارائه پیشنهادهای لازم به مظفرالدین شاه بتوانند اصلاحات مورد نظر خود را تحقق بخشند.

آن ها «بعد از تأمل، علاج را متوقف بر چند امر» دانستند:

وّل: اصلاح حال کلیّه متصدیان امور و ترتیب آن ها بطبقاتهم ... دوم: تحصیل اتحاد کامل فیما بین دولت و ملت به طوری که از روی واقع و حقیقت (نه محض لفظ و صورت) پدر و فرزند باشند. پادشاه، تمام قوت زانو و ظهر و بازوی خود را به ملت داند و خود را حافظ و حارس نفوس و اموالشان شناسند. آحاد ملت هم حیات ملی و حفظ شرف و هستی را در سایه عدلی و رأفت آن پدر مهربان دانسته، پاس ناموس استقلال دولت را از اهم نوامیس شمارند. ... سوم: تهیه اسباب استغنا از اجانب و احداث کارخانجات و رویج امنعه داخلیه و افتتاح مکاتب و مدارس کامله به تعلیم و تعلم علوم و صنایع محتاج الیها، با کمال مراقبت و تحفظ بر عقاید و اخلاق و اعمال اطفال مسلمین، نه مثل معلم خانه های سابقه که از روی بی انضباطی، جز فساد عقیده نتیجه نداد.<sup>11</sup>

آنان در «هیئه مقدّات این امور، متحیر» بودند «که به چه وسیله ممکن تواند بود؟» تا آن که در سال نای پاپانی عمر مظفرالدین شاه، «سنه 1321، در این باب مذاکراتی شد»؛ ولی «به مواعید اقناعیه گذشت».<sup>12</sup>

## 2. 2. شکل گیری جنبش و تشکیل نظام سیاسی جدید در ایران

نابر برخی گزارش ها، در ماه های اوّلیه سال 1323، به دنبال اجحاف و ستم های مسیو نوز بلژیکی<sup>13</sup> (مسؤول گمرکات ایران) آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی، طی دو تلگراف، اعتراض خود را به ستم های مسیو نوز اعلام داشته، اظهار امیدواری کرده بودند: «به توجهات کامله امام عصر ارواحنا فداه و اقدامات حضرت اقدس ولیعهد<sup>14</sup> بدخواهان دولت، تأدیب و تبعید، و رعیت آسوده خاطر گردند».<sup>15</sup>

چند ماه بعد، در شانزدهم شوال، به دنبال وقایعی که در تهران و برخی شهرهای دیگر رخ داد، برخی عالمان تهران، در اعتراض به بی عدالتی و جلوگیری از سوء استفاده درباریان از نزاع های رخ داده، به مجاورت مرقد حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند. مهاجران پس از دریافت پاسخ مثبت نسبت به خواسته هایشان که مهم ترین آن ها عبارت بود از: «اجرای قانون اسلام درباره آحاد افراد بدون ملاحظه از احدی» و «بنای عدالتخانه در ایران که در هر بلدی از بلاد ایران يك عدالتخانه برپا شود که به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و به طور عدل و مساوات رفتار کنند»<sup>16</sup> در شانزدهم ذی القعدة به تهران بازگشتند.

عملی نشدن افتتاح عدالتخانه، زمینه را برای هجرتی دیگر با ابعاد گسترده تر فراهم آورد و در اواخر ماه جمادی الاول سال 1324، مهاجرت گروهی از عالمان تهران از جمله مجتهد اول این شهر، شیخ فضل الله وری، به شهر مقدس قم شکل گرفت. با «پسیدن تلگراف اخبار موحش از تهران»، آخوند خراسانی به همراهی میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی (از مراجع تقلید مقیم نجف) با ارسال تلگرافی کوتاه، نگرانی خود را بیان، و حصول اطلاع از رخدادهای پیش آمده را درخواست می کنند تا «اقدامات لازمه» به انجام رسانند.<sup>17</sup> طبیعی بود که عالمان مهاجر، اطلاعاتی را در خصوص وقایع رخ داده و خواست های خود به عالمان نجف داده باشند.

عالمان مهاجر در این مرحله، خواست های بالاتری را در مقایسه با آن چه در مهاجرت صغرا (تحصن عبدالعظیم) خواسته بودند، مطرح می کنند. آنان در نامه ای به شاه قاجار، خواستار تشکیل مجلسی می شوند، «که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزرا و امنای بزرگ دولت که در امور مملکت با ربط و اغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم که در تجارت و صناعت با اطلاع، و از مصالح دولت و ملت مستحضر و برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از علمای عاملین که بی غرض و با بصیرت اشند و جمعی از عاقلان و فضلا و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع ... در تحت نظارت ... پادشاه اسلام»، و وظیفه مجلس عبارت باشد از نظارت «بر تمام ادارات دولتی و ... تعیین حدود وظایف و تشخیص دستور و کالیف تمام دوایر مملکت، و اصلاح نواقص داخله و خارجه و مالیه و پلديه و تعیین حدود احکام و امور، ... منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر به معروف و واجبات شرعیه ... احقاق حقوق ملهوفین و مجازات مخالفین، و اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس اسلام و احکام متقن شرع مطاع که قانون رسمی و سلطنتی مملکت است».<sup>18</sup>

از سوی دیگر، در تهران برخی افراد ساده لوح، پس از مهاجرت عالمان به قم، به بهانه تحصیل امنیّت، در سفارت انگلیس پناهنده شده، هر روز بر عده اینان افزوده می شد. این گروه با همکاری اعضای سفارت و برخی روشنفکران، تحت عنوان «مشروطه»، صدور فرمان گشایش مجلس شورا را از شاه خواستار می شوند.<sup>19</sup>

با انتشار فرمانی که بعدها «فرمان مشروطیّت» نام گرفت،<sup>20</sup> مهاجرت يك ماهه عالمان به قم و تحصن

متخصصان سفارت انگلیس پایان می پذیرد.

### 3 - 2. حمایت مجتهد خراسانی از مشروطه پس از استقرار آن

پس از برگزاری انتخابات و شروع به کار مجلس شورای ملی، حقوق و وظایف آن مجلس تحت عنوان «قانون اساسی» نوشته می شود، و در تاریخ پانزدهم ذی القعدة همان سال، به امضای مظفرالدین شاه می رسد. با گذشت حدود پنج ماه از صدور فرمان مشروطه و سه ماه از گشایش مجلس (اواخر ذی القعدة یا اوایل ذی الحجه)، آخوند خراسانی در نامه ای به نمایندگان، ضمن عرض تبریک، تذکراتی را بیان می کند. وی مجلس را «مفتاح سربلندی دین و دولت و پایه قوت و شوکت و استغنا از اجانب و آبادانی مملکت» معرفی کرده، خاطر نشان می سازد: «تمام ملل و دول عالم در این موقع نگران حال مایند تا از این اتفاق ملی و مجلس شورای کبرا که آخرین علاج امراض مزمنه مهلکه است»، چه نتیجه بگیریم. در ادامه از لزوم اجرای «قوانین محکمه دین» و فراهم ساختن ترتیبات صحیح جهت تخلص از قرض مأخوذه از اجانب و حصول استغنا از آن ها، سخن گفته شده است.<sup>21</sup> خراسانی، همزمان نامه ای به عالمان تهران می نویسد و تلگراف های آن ها را درباره اتقان امر مجلس «از اعظم بشیارات» دانسته، یقین دارد «فصول نظامنامه قانون اسلامی را به حسن مراقبت آن آقایان عظام، طوری مرتب و تصحیح فرموده اند که در موارد و مراجعه به محاکمات و سیاسات، با موازین شرعیّه منطبق، و به توارد و مرور دهور و اعصار، مورد شبهه و اشکال نباشد».<sup>22</sup> <sup>23</sup> قانون اساسی پس از امضای شاه، به تأیید سه مجتهد بلندپایه نجف؛ آخوند خراسانی، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی می رسد؛ ولی سید محمدکاظم یزدی از امضای آن خودداری می کند.<sup>24</sup>

### 4 - 2. اصول کلی کشورداری در اندرزه های آخوند به شاه قاجار

ا مرگ مظفرالدین شاه در 24 ذی القعدة (نه روز پس از تأیید قانون اساسی) محمدعلی میرزا به سلطنت می رسد. مطابق برخی اسناد، مجتهد خراسانی در اوایل حکومت شاه قاجار، سفارش ها و اندرزه های ده گانه ای را به او نوشت.<sup>25</sup> محتوای این اندرزنانه را می توان در شش محور کلی تبیین کرد: 1. حکومت داری بر مبنای ارزش های اسلامی؛ 2. گزینش کارگزاران و مشاوران سالم و کارآمد؛ 3. برنامه ریزی برای توسعه و ترقی کشور؛ 4. حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و نفی هرگونه سلطه خارجی؛ 5. گسترش عدالت اجتماعی؛ 6. رأفت و مردم داری.<sup>26</sup>

### 5 - 2. شکل گیری جنبش مشروعه خواهی و موضع آخوند در برابر آن

س از مدتی با توجه به نقایص آن چه قانون اساسی شناخته شده بود، در اوایل سال 1325، جمعی از نمایندگان مجلس به «نگارش متمم قانون اساسی» پرداختند. در نوشتن آن، قوانین کشورهای انگلیس، بلژیک و فرانسه، الگو و ملاک قرار گرفت.<sup>27</sup> جهت مخالف نبودن مواد قانون مذکور با قوانین اسلامی، «چون کمسیون کار خود را به پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید، دارالشوری... چنین نهاد که کیسانی از علما با چند تن از نمایندگان بنشینند و آن را اصل به اصل از دیده گذرانند».<sup>28</sup> در ماه ربیع اول، اصلاحات به وسیله سیدین بهبهانی و طباطبایی و شیخ فضل الله آغاز شد. مجتهد نوری در نامه ای به فرزند خود در نجف به تاریخ بیست و چهارم همین ماه، نگرانی و ناخشنودی خود را از وضعیت فرهنگی کشور و وجود هرج و مرج در نقاط گوناگون آن ابراز داشته، در ادامه دعا می کند با محقق شدن اصلاحات «متخرجین، مقصد خود را پیش نبرند...».<sup>29</sup>

در روز ششم ربیع الثانی، اصلاح متمم قانون اساسی به وسیله عالمان به پایان رسید، و صحبت از خواندن قانون در مجلس به میان آمد تا پس از تأیید نمایندگان، نزد شاه فرستاده شود؛ اما با مخالفت برخی از نمایندگان همچون سید حسن تقی زاده (نماینده روشنفکر تبریز) این کار انجام نشد.

اعضای مجلس، در نشست روز بیست و نهم ربیع الثانی، قانونی را که شیخ فضل الله در هفتم ربیع الاول<sup>30</sup> درباره نگاهبانی فقیهان بر قوانین مجلس نگاشته بود، «به خواندن آن آغاز کرده، به گفت و گو پرداختند». گفت و گوهای مجلس در روزهای اول و سوم جمادی الاول ادامه یافته، با آن که بنا بود به همان صورت پیشنهاد شده به تصویب برسد، اما «آن را با دیگرگونی هایی پذیرفتند و اصل دوم» متمم قانون اساسی قرار دادند.<sup>31</sup>

از این زمان در تهران، جبهه ای از مجتهدان و روحانیان بانفوذ شکل گرفت که خود، «مشروطه مشروع» نام نهادند و مخالفان آن ها را حامی رژیم استبدادی شناخته، مشروعه خواهی را بهانه جویی قلمداد می کردند. در رأس این گروه، شیخ فضل الله نوری بود و اعضای شاخص آن عبارت بودند از میرزا حسن مجتهد تبریزی، شیخ محمد مجتهد خمami گیلانی (این دو، برجسته ترین فقیه شهر خود شمرده می شدند و آزادیخواهان تبریز و رشت اسباب خروج آن ها را به تهران فراهم آوردند)، سید احمد مجتهد باطیای، ملا محمدعلی مجتهد رستم آبادی، ملا محمد آملی، سید حسین قمی، سید احمد یزدی عراقی فرزند سید محمد کاظم یزدی؛ مرجع تقلید وقت) و...<sup>32</sup> گروه مذکور در اعتراض به آن چه خود الحاد و زندقه و ... می نامیدند و به دلیل عدم داشتن امنیت، شب دهم جمادی الاول «آهنگ عبدالعظیم کردند». از این گروه «تنها حاجی خمami نرفته، از آنان جدا شد».<sup>33</sup>

باگذشت چهار روز از تصویب اصل تغییر یافته پیشنهادی شیخ فضل الله نوری، در هفتم جمادی الاول 1325 (که دو روز پس از آن، شیخ نوری و همراهانش به عبدالعظیم حسنی پناهنده شدند)، تلگرافی از آخوند و شیخ عبدالله مازندرانی به مجتهد نوری خطاب به مجلس شورای ملی ارسال می شود. در این تلگراف پس از مهم وصف کردن آن ماده تصویب شده، با ذکر این نکته که «زنداقه عصر به گمان فاسد حریت، این موقع را برای نشر زندقه و الحاد، مغتنم، و این اساسی قویم را بدنام» کرده اند، لازم دانسته شده ماده ابدیه دیگر در دفع این زنداقه و اجرای احکام الهیه عز اسمه بر آن ها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون الله تعالی، نتیجه مقصود بر مجلس محترم، مترتب و فرقه ضاله، مأیوس، و اشکالی مترتب نشود».<sup>34</sup>

متحصنان در سیزدهم و هفدهم همین ماه، تلگراف هایی را به عالمان نجف و شهرهای بزرگ ایران فرستاده، علت تحسن خود را «طغیان زنداقه و دعوت آن ها به الحاد و زندقه در منابر و مجالس» بیان کرده، نوشتند: «...اساس دین متزلزل. جهت پیشامد، غیر معهود. اغلب علما به حکم تکلیف، مهاجر به اوبه مقدس، عازم عتبات. موقع اقدامات لازم».<sup>35</sup>

با بهره برداری تبلیغاتی متحصنان از تلگراف پیش گفته آخوند و مازندرانی، از سوی مجلس و مشروطه خواهان، تلگراف هایی به «حجج اسلام تهرانی، خراسانی و مازندرانی» فرستاده شد که علت مخالفت متحصنان را «تحریک دولت بر اضمحلال اساس بیضه اسلام» و فسادطلبی آن ها بیان کرده و در برخی از آن تلگراف ها، خواستار احضار شیخ به نجف شدند.<sup>36</sup> آن سه مرجع پاسخ دادند:

... از مخالفت با مجلس محترم ملّی اسلامی، خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته... علیهذا مجلسی که تاسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملت ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح، بلکه واجب است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است. رجاء واثق که تاکنون انشاءالله کسی بخالفت نکرده و نخواهد کرد، و هرگاه برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً به ما نسبت داده شود، کذب محض. احضار را صلاح ندیدیم.<sup>37</sup>

با رسیدن این تلگراف به تهران که به ضرر بست نشینان تمام می شد، آن ها نیز تلگرافی را به نجف فرستاده، مجلس با قیود مندرج در تلگراف عالمان نجف را خواسته خود برشمرده، نوشتند:

... وضیح فرمایید مجلسی که منشأ شیوع منکرات و رواج کفریات و جسارت مرتدین اسلام و مسلمین و رمت شریعت و شرایع و تأسیس قواعد حریت در امور دینی و سلب امنیت در بلاد و رفاه عباد و ظلم برضعفا شود، چه حکمی دارد؟

آخوند و دو فقیه دیگر، به این تلگراف پاسخی نمی دهند.<sup>38</sup> مشروطه خواهان در تلگرافی با همین مضمون می پرسند: «آیا فتوا و احکام مبارکه و جوب متابعت... در حق همین مجلس است یا خیر و مخالفت همین مجلس (که بعضی عوام، بعضی مفاسد را به آن مستند می دانند) محاده با امام زمان است یا خیر؟» در ادامه، پرسش از صحت صدور احکام از آن مراجع، «در خصوص مشق ملی و نظامی و تأسیس مکاتب به طرز جدید و تشکیل بانک ملی» می شود. علمای ثلاثه ضمن منطبق دانستن ویژگی نما و شرایط مندرج در تلگراف های سابقه بر مجلس منعقد در بهارستان، احکام منتشره درباره مشق ملی و وظایف جدید و بانک ملی را تأیید می کنند. سید اسماعیل صدر، در این تلگراف آن ها را همراهی می کند.<sup>39</sup>

آخوند خراسانی در نامه ای به یکی از روحانیان تهران، در ماه رجب همان سال، از کناره گیری و مخالفت شیخ فضل الله اظهار ناخشنودی کرده، می نویسد: «... به جهت حفظ نوع و جلوگیری عوام، لازم است يك درجه تدبیر و اقدام بشود؛ لهذا احقر پاره ای نصایح دوستانه نوشتم و کسان دیگر هم فی الجمله تهدید و توعید کردند. امید هست که نادم بشوند. در عقیده احقر لازم است که آقایان علما و مجلس محترم نیز قدری مسامحه و اغماض کرده، جناب ایشان و همراهانشان را به راه بیاورند و نه این که وحشت بدهند...»<sup>40 41</sup>

متحصنان عبدالعظیم، با انتشار لوایح و ارسال تلگراف ها به شهرهای گوناگون، سعی در پیشبرد اهداف خود داشتند. آنان چهار خواسته را بیان کردند: 1. «تلو کلمه مشروطه در اول قانون اساسی، تصریح به کلمه مبارکه مشروعه و قانون محمدی بشود»؛ 2. «لایحه نظارت علما که به طبع رسیده، بدون تغییر ضم قانون اساسی شود»؛ 3. ماده ای که آخوند خراسانی پیرامون «زناده عصر... و اجرای احکام الهیه عز اسمه بر آن ها و عدم شیوع منکرات» از مجلس خواسته، در قانون اساسی درج شود؛ 4. «اصلاحات مواد قانونیه از تقیید مطلقات و تخصیص عمومات و... که در محضر علمای اعلام و وجوه از وکلا واقع شد، باید به همان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود».<sup>42</sup>

در سوم شعبان، پرسش نامه ای درباره معنای مشروطه و آزادی و این که آیا قانون گذاری مجلس درباره حکام شرعی نیز خواهد بود یا فقط به مقررات عرفی بسنده خواهد کرد، نوشته شد. مجلس در همان روز مطابق آن چه مورد نظر متحصنان بود، پاسخ داد.<sup>43</sup> بدین ترتیب، شیخ و همفکرانش پس از سه ماه خصم، در «هشتم شعبان به شهر بازگشتند»؛<sup>44</sup> ولی مخالفت این گروه (همانند عالمان برخی نقاط دیگر همچون تبریز) پس از چندی با توجه به وضعیت حاکم بر کشور به ویژه تهران، دوباره آغاز شد و به تدریج به انکار اصل مشروطه انجامید.

### 3. آخوند خراسانی و رهبری مشروطه

#### 3.1. حوزه نجف و تجد خواهی

ضعیت نجف به لحاظ آزادی خواهی و تجد طلبی در این سال ها چنین گزارش شده است: در مجالس و حلقاتی که در شهر نجف تشکیل می شد، بحث و جدل درباره مبادی دموکراسی فراوان و طولانی بود. «قوانین اساسی ایران در سال 1906 م. و ترکی در سال 1908 م. زمانی صادر شد که نجف، بحث در این باره (مبادی دموکراسی) را به حد اشباع رساند و علمای دین وارد سیاست های عالی (بحث های مربوط به اداره مملکت) گردیدند و معتقد شدند که تحقق مبادی قانونی دمکراتیک در حکومت، بر ملت های اسلامی واجب است و این مطلب را همچون امری واجب از واجبات دینی خود پیه پا داشتند؛ به همین خاطر انجمن ها و مجالسی تشکیل داده و تظاهراتی را به پا کردند و برای تحقق این مطلب بزرگ،



احتیاجات و استدلال های درخشان و خیره کننده نمودند».<sup>45</sup>

«از میان کسانی که نجف در خروش سیاسی اش تحت تأثیر آن ها قرار گرفت، گروهی از آزادی خواهان ایرانی بودند که در نجف برای تأیید حرکت قانون خواهی در ایران کار می کردند و در میان آن ها، گروهی از روحانیون و گروه دیگر از معلمان و دانشجویان مدارس ایرانی در نجف بودند. ... حلقه پیوند میان آن دو طبقه ایرانی و نیز بین آن ها و ترک ها، شیخ عبدالرحیم بادکوبه ای بود که مدرسه ای به اسم «مدرسه لاهلیة المرتضویة الایرانیة»... گشود و همه مطبوعات معروف آن روزگار از هند و ایران و مصر به دست بادکوبه ای می رسید و او آن ها را بین همه نجفی های برجسته، توزیع می کرد». مطبوعات ایرانی در حرکت ملی گرایی نجف تأثیر بسزایی گذاشت «که در آن فترت، راه خود را به عراق یافت و از جمله این مطبوعات، مجله «بهار» از تهران و نشریه «کرمانشاه» که در همان شهر منتشر می شد و نشریه «جمالیّه» از همدان بود».<sup>46</sup>

در همین زمان، در نجف کمیته ای که ظاهراً تحت نظارت آخوند خراسانی بود، جهت پیگیری و بررسی اوضاع ایران و عثمانی و ارائه موضع گیری های مناسب تشکیل می یابد. در این کمیته سی و دو نفر عضویت داشته و جلسات آن، مخفیانه برپا می شده است. پاسخ نامه های ایرانیان و طرح رهنمودهای لازم، از وظایف این کمیته بود. مجتهدانی همچون شیخ محمدحسین نایینی، شیخ اسماعیل محلاتی و سید مسلم زوبین به عضویت آن درآمدند.<sup>47</sup>

## 2 - 3. شدت گرفتن اختلاف نظر در نجف درباره مشروطه

اختلاف درباره مشروطه که از ماه ها قبل در حوزه نجف پدید آمده بود (همچون مناطق گوناگون ایران به ویژه تهران) به تدریج شدت می گیرد. دو فرقه «شمرت» و «زگرت» به جناح سید محمد کاظم یزدی می پیوندند. همچنین خاندان آل کاشف الغطا که در رأس آن ها شیخ احمد و برادرش شیخ محمدحسین قرار داشتند، از این گروه حمایت می کنند. از طرف دیگر، دو خاندان بزرگ و مهم آن روزگار، یعنی آل جواهری و آل بحرالعلوم به آخوند خراسانی پیوسته از او و گروهش طرفداری کردند. دشمنی به شکلی خطرناک، و نجف، چون پارچه های شعله‌ور افروخته شد.<sup>48</sup>

در این زمان، مشروطه خواهان که تعدادشان اندک بود، در مشقت و سختی به سر می بردند. برخی «به آقای آخوند نسبت می دادند که اصلاً فرنگی است... و قرنطینه های عراق که موجب بسی اذیت و آزار، لکه هلاکت زوآر شده است، به امر آخوند گذاشته شده است و از اتهامات به نوع آخوندها یکی این که این ها بابی شده اند... و این اشتهاارات فقط در نجف نبود؛ بلکه به تمام عراق و عشایر می رسید به حدی که از اعراب بادیه، طلاب در اذیت و آزار بودند و در خود نجف نیز مأمون نبودند و به طوری سخت شد در بیرون ها که طلاب يك سال به زیارت کربلا نرفتند و به کوفه جهت هواخوری و یا بیتوته در کوفه و سهله نتوانستند از خوف جان بروند».<sup>49</sup> بیش تر شاگردان آخوند که «غالب از فحول و مجتهدین بودند»،<sup>50</sup> در مشی سیاسی از او پیروی می کردند. مجتهدان رتبه دو عراق نیز همچون سید اسماعیل صدر، یزرا محمدتقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی، به جناح خراسانی گرایش داشتند.<sup>51</sup> در مقابل، گر نه اکثریت مردم عراق هوادار سید محمد کاظم یزدی بودند، از میان مجتهدان، تعداد اندکی به جناح او پیوستند.<sup>52</sup>

## 3 - 3. مجتهد خراسانی و دوره استبداد صغیر

ساختار اجتماعی - فرهنگی جامعه ایران از يك سو، هدایت ها و حمایت های جدی علمای ثلاثه نجف از جانب دیگر و سرانجام، جایگاه برتر آخوند خراسانی در حوزه نجف و میان عالمان مشروطه خواه مناطق مختلف ایران از سوی سوم، زمینه را به صورت طبیعی جهت رهبری آخوند برای مشروطه خواهان مذهبی ایران هموار کرد.

اوایل سال 1326، هنگامی که شاه قاجار، برخی اقدامات ناخوشایند مجلس را انجام داد، تلگراف هایی از مشروطه خواهان به نجف ارسال شد. آن سه فقیه در حکمی خطاب به «حجج اسلام، عموم صاحب منصبان و أمرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و سرداران ایران»، «همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت» و «عرض به مسلمانان و حامیان اساس قویم مشروطیت» را «محرابه با امام عصر» خواندند.<sup>53</sup> در همین زمان، دو تلگراف میان شاه قاجار و علمای ثلاثه مبادله می شود.<sup>54</sup>

محمدعلی شاه مجلس را در 23 جمادی الاول به توپ می بندد. آن سه مجتهد، تلگراف هایی را به تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و... در وجوب برپایی مجلس فرستادند.<sup>55</sup>

مدتی بعد، آزادیخواهان ترك، قانون اساسی عثمانی را آشکار کردند؛ در نتیجه، جوّ ضد مشروطگی نجف که تحت سلطه عثمانی بود، شکسته شد، و عالمان و طلاب مشروطه خواه در آسایش واقع شدند.<sup>56</sup>

خراسانی و دو فقیه نامدار دیگر در دوم رجب 1326، در تلگرافی به محمدعلی میرزا، ضمن مقایسه وضعیت حال و گذشته عثمانی با ایران، ناراحتی خود را از آن چه شاه انجام داده، ابراز داشته، در پایان تهدید می کنند: «...این خدام شرع انور را به آن چه مهما امکن از اعلان آن به قاطبه مسلمین ایران و غیرها تحذّر داریم، ناچار نفرمایند».<sup>57</sup> محمدعلی شاه در پاسخ، با اظهار تعجب از علمای ثلاثه که «هنوز استحضار ایشان با مفاسد خیالات دشمنان دین و دولت تصادف نکرده است»، خود را به واسطه از میان برداشتن «بدعت مزدکی مذهبان»، «در حضور صاحب شرع، مستوجب اجر مجاهدین و مجدد دین» می داند.

آن سه عالم، تلگراف تند و صریحی را به شاه مخابره کرده، این چنین از احکام آتی خود خبر می دهند: «...داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود... تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی خبر... خودداری ننموده... عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت...»؛ سپس این تلگراف مخابره می شود:

به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می داریم؛ لیوم همّت در دفع این سفّاک جبار و دفاع از نفوس و عراض و اموال مسلمین، از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات، و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت، به منزله جهاد در رکاب امام زمان - ارواحنا فداه - و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است. أعاذ الله المسلمین من ذلك ان شاء الله تعالی.<sup>58</sup>

در همین جهت تلگرافی به سلطان عثمانی فرستاده، از او یاری می طلبند.<sup>59</sup>

در شوال 1326 میرزا حسین تهرانی وفات می کند و خراسانی و مازندرانی حسّاس ترین مراحل مشروطه خواهی را رهبری می کنند. آن دو، تلگراف هایی را به تبریز، استانبول، متحصنان سفارتخانه عثمانی و عبدالعظیم حسنی در تهران و سایر شهرها ارسال داشته، به مقاومت و برقراری دوباره مشروطیت دعوت می کنند.<sup>60</sup> همچنین در تلگرافی به سفرای دولت های خارجی، تمام معاملاتی را که با حکومت محمدعلی شاه بسته شود، غیر قانونی اعلان داشته،<sup>61</sup> انجمن ایالتی تبریز را به صورت پارلمان ایران تا برقراری دوباره مجلس شورای ملی، «پیشنهاد تمام دُول و ملل» می کنند.<sup>62</sup>

در پی شدت گرفتن هجمه سربازان شاه به مشروطه خواهان تبریز و مقاومت آن ها، در ماه صفر 1327 حکم محاربه با اهل تبریز و نیز حکم مدافعه مردم این شهر در برابر مهاجمان سؤال می شود. آن دو بجتهد به همراه میرزا محمدتقی شیرازی و سید اسماعیل صدر، در پاسخ های جداگانه، محاربه با تبریزیان را حرام و مدافعه آنان را واجب می دانند. خراسانی، مازندرانی و صدر، (افزون بر حرمت محاربه) مساعدت را نیز لازم می شمارند و صدر می افزاید: «تفاوتی بین تبریز و کرمان و استرآباد و اصفهان و لار

و گیلان نخواهد بود».<sup>63</sup>

#### 4. 3. جایگاه نظام مشروطه در اندیشه سیاسی آخوند خراسانی

در سال 1327 دو رساله نسبتاً تفصیلی در دفاع از مشروطه و پاسخ به اشکالات مخالفان، از سوی مجتهدان رتبه سه نجف که از شاگردان و اصحاب برجسته آخوند خراسانی بودند، منتشر می شود. میرزا محمدحسین نایینی در رساله *تنبيه الامه و تنزيه المله*، سلطنت را به دو قسم «تملیکیه» و «مقیده» تقسیم کرده، قسم اول را بر بندگی مردم در مقابل پادشاه مبتنی دانست و قسم دوم را بر آزادی و مساوات. از نظر نایینی، در حکومت تملیکیه یا استبدادیه، سه نوع غصب وجود دارد: 1. «اغتصاب ردای کبریایی»؛ 2. «اغتصاب و ظلم به ناحیه مقدسه امامت»؛ 3. «اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد»؛ ما در حکومت مقیده یا عادلانه، اگر معصوم یا نایب او حاکم باشد، هر سه نوع غصب و ظلم رفع می شود و اگر چنین نباشد (مانند زمان خود او) باز هم دو غصب و ظلم از میان رفته و فقط «مقام ولایت و امامت» غصب شده است که البته «با صدور اذن عمن له ولایة الاذن حقیقه جامع الشرائط لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور، خارج تواند شد».<sup>64</sup> آخوند خراسانی در تقریظ خود بر این رساله، سزاوار می داند که (مؤمنین)، «به تعلیم و تعلم و تفهیم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطه را از شریعت محققه، استفاده» کنند.

رزا محمداسماعیل محلاًّتی نیز ابتدا دو رساله کوتاه را در دفاع از مشروعیت مشروطه به نگارش درمی آورد. آخوند و مازندرانی بر مطالب او مهر تأیید زده، می نویسند:

ندت اهتمام و جهدمان در این بابت، فقط نه محض تقلیل ظلم و قطع ید تعدیات جائزین است، و بلکه غرض اصلی، حفظ بیضه اسلام و تخلص ممالک از تسلط کفار است. آن را هم از بیانات مشروحه ایشان استفاده کنند.<sup>65</sup>

محلاًّتی سپس رساله *اللائالی المربوطه فی وجوب المشروطه* را می نویسد که افزون بر بسط مطالب دو رساله مختصر خود، قسمت مهمی از آن را به ذکر اشکالات مخالفان مشروطه و پاسخ بدان ها اختصاص می دهد. او بر این مطلب تأکید می کند که در زمان عدم حاکمیت معصوم، دو راه بیش تر وجود ندارد: 1. حکومت استبدادی که نه مردم دارای حقوقی هستند و نه شاه مقید به حدودی؛ 2. حکومت مشروطه محدوده، و مسلم است که حکومت از نوع دوم، مورد توصیه و تأکید شریعت است.

در يك نتیجه گیری می توان ادله مهم آخوند خراسانی در حمایت از مشروطه را (با توجه به آن چه در تلگراف ها و نامه های خود ذکر می کند) چنین برشمرد:

**1. فراهم شدن زمینه ترقی و پیشرفت اقتصادی کشور:** این مسأله یکی از دغدغه های مهم آخوند، پیش و پس از مشروطه بوده است. نظام مشروطه از دیدگاه وی می توانست به وسیله محدود کردن دخل و خرج های شاه، درباریان و حاکمان محلی و نیز دخالت دادن نظر متخصصان و نخبگان متعهد و بهره مندی مجریان از مشورت اعضای مجلس، بودجه کشور را در راه زمینه سازی برای پیشرفت ملی فراهم آورد.

**2. حفظ استقلال سیاسی - اقتصادی کشور و نفی رابطه سلطه:** از علل مهم نفوذ بیگانگان در يك کشور، عقب ماندگی آن کشور است. مشروطه با فراهم آوردن زمینه ترقی ایران و نیز نظارت بر رفتار کارکنان و شرکت های خارجی و بر تعامل دولت مردان با دولت های بیگانه، می توانست اسباب حفظ و تقویت استقلال ایران اسلامی را باعث شود.

**3. گسترش عدالت اجتماعی:** این مسأله با توجه به آن که به تعبیر صاحب نظران، «علت العلل» نهضت مشروطه، وجود ستم در ایران آن عصر بود،<sup>66</sup> یکی از مهم ترین انگیزه ها و اهداف آخوند را در

حمایت از نظام نوناسیس تشکیل می داد. مشروطه در تلقی او عبارت بود از:

محدود و مشروط بودن ارادات سلطنت و دواير دولتی ... به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت» و «آزادی هر ملت هم - که اساس مشروطیت سلطنت، مبتنی بر آن است - عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکّمات خودسرانه سلطنت و بی مانعی در احقاق حقوق مشروعۀ ملیّه.<sup>67</sup>

**4. گسترش ارزش های اسلامی و رسمیت یافتن عملی امر به معروف و نهی از منکر:** با توجه به تعریفی که از مشروطه ذکر شد و با توجه به آن که «مذهب رسمی ایران، همان دین قویم اسلام و لریقه حقه اثنا عشریه ... است، پس حقیقت مشروطه و آزادی ایران عبارت» خواهد بود از «عدم تجاوز ولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصّه و عامّه» ای که از فقه شیعه استفاده شده است؛<sup>68</sup> در نتیجه، عمل به احکام اجتماعی اسلام رسمیت خواهد یافت و مجلس شورا در نقش نهاد «امر به معروف و ناهی از منکر» عمل به آن احکام را نظارت کرده، ضمانت اجرای آن ها را عهده دار می شود.

### 5 - 3. هجوم روس به ایران و عزم آخوند بر جهاد

در اوایل ماه ربیع الثانی 1327، نیروهای نظامی روسی به بهانه حفظ و حمایت از کنسولگری و تبعه روس در تبریز، به نواحی شمالی ایران وارد شدند. پس از رسیدن تلگراف هایی از ایران و برخی شهرهای عراق همچون کاظمین و سامرا، آخوند خراسانی «هیأت علمیه طلاب را ... امر فرمود به تشکیل مجلس عامی به جهت تهییج مسلمین بر دفاع علیه روس، و در آن لوایح و خطب مهیجه و بر سوء نیت روس قرائت شد ... و خود آن بزرگوار هم در صدد جمع و تألیف بین علما بود و در تهیه اسباب بعضی از مجتهدین که در مصارف حرکت گیر بودند، برآمد و مخالف این اساس را هم به مجادله حسنه و موعظه شافیه به رشته الفت درآورد و گاهی حاضر مجلس می شد، مسلمین را به سیف و لسان، تهییج و نصیحت می فرمود تا آن که اتفاق علما حاصل و اسباب حرکت» مهیا شد.<sup>69</sup>

«آخوند به عزم جهاد و دفاع و بیرون نمودن روس و سرکوبی محمدعلی میرزا حرکت نمود. ... تمام طلاب مجتهدین دیگر حتی آقای آقا سید محمد کاظم (یزدی) حرکت» کردند؛<sup>70</sup> اما در کاظمین «تلگراف از تهران رسید به عزل محمدعلی شاه و نصب احمد شاه و عود مشروطیت دوباره به ایران».<sup>71</sup>

خوند خراسانی تلگراف های متعددی که برخی با همراهی مازندرانی بود، خطاب به عموم اهالی ایران، انجمن ایالتی تبریز، سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری و برخی عالمان تهران فرستاد. او ضمن عرض تبریک و اظهار خشنودی خود از عود مشروطه و خلع محمدعلی شاه و تعیین احمد میرزا برای سلطنت، نوشت: «لازم و واجب است که ممالک را از هرج و مرج امن و منتظم، نگذارید مفسدین اخلال سایش نمایند که اسباب تشبث و دخل اجانب گردد». همچنین حرکت مهاجران را از نجف برای «رفع تجاوزات اجانب» اعلام داشته، انتظار خود را جهت کسب خبر مجدد بیان داشت.<sup>72</sup> از تهران شیخ مرتضی آشتیانی و صدرالعلما جواب دادند: «امورات داخله اصلاح، امید در اعاده اجانب حاصل، حرکت قایان عجاله غیر لازم...».<sup>73</sup>

### 4. مشروطه دوم و رویارویی آخوند با غرب گرایان و فرصت طلبان

با فتح تهران در روز 27 جمادی الثانی، اداره پایتخت، به دست فاتحان؛ متشکل از قوای بختیاری، گیلانی و ارمنی افتاد، و خیابان های شهر، عرصه تاخت و تاز قوای آنان شد. فاتحان به شناسایی مخالفان خود پرداخته، به نام انقلابی و کمیته انقلاب، به دشمنان خود که جملگی آنان را مستبد و مرتجع می نامیدند، حمله ور شده، شیخ فضل الله نوری را در همین راستا به دار آویختند. آخوند خراسانی، تلگرافی را جهت حفظ جان شیخ ارسال می دارد که به دلیل تأخیر در ارسال یا سانسور آن، مفید واقع نمی

شود.<sup>74</sup>

با کنار رفتن گروه مخالف مشروطه، اوضاع در تهران فرق کرد و دعوای انقلابی و مرتجع، آزادی خواه و مستبد، به دعوای اعتدالی (که طیف گسترده ای از عناصر صادق و منفعت جو و نیز اطرافیان سید بهبهانی و سید طباطبایی در آن عضویت داشتند) و دمکرات (که بیش تر اعضای آن، عناصر سکولار و افراطی بودند) تبدیل شده بود.

حدود چهار ماه پس از فتح تهران، در ابتدای ذی القعدة، مجلس شورای ملی افتتاح می شود. در دوم ذی القعدة آخوند خراسانی و مازندرانی طی تلگرافی به عالمان ایران، از آنان می خواهند که افراد دارای صلاحیت را از بین عالمان، جهت تحقق اصل دوم متمم قانون اساسی (نگاهبانی فقیهان بر مصوبات مجلس) معرفی کنند.<sup>75</sup>

#### 1 - 4. اعتراض به شیوع منکرات و بی اعتدالی

ک ماه بعد در اول ذی الحجّه، دو مجتهد بلندپایه مشروطه خواه نجف، نگرانی شدید خود را از نفوذ عناصر منحرف در صفوف مشروطه خواهان، اعلام و طی تلگرافی به تبیین دقیق مشروطه از دیدگاه خود می پردازند.<sup>76</sup>

آن دو در تلگرافی دیگر که در همین ماه برای یکی از مسؤولان ارسال می دارند، ضمن تأکید دوباره بر مفاد تلگراف پیش گفته، از «افتتاح قمارخانه و بیع و شری و مالیات بستن بر منکرات» شکایت، و بر اجرای حدود الهی تأکید کرده، در ادامه می نویسند:

در تهذیب جرایم و مطبوعات از مواد مخالفه با شریعت و موجبات نفرت و صرف قلوب هم لازم است اولیای دولت و ملت، مزید همت مبذول و این اعظم ابواب فساد و افساد را کاملاً مسدود فرمایند. هنوز ملت فلك ده از تبعات مقاله مجوسیّه مندرجه در شماره ششم جیل المتین یومیّه آسوده نشده، در جریده مطبوعه تبریز داستان بی حجاب بیرون آمدن زنان را که بالاترین مجعوله برای صرف قلوب از این اساس سعادت بود، عنوان نموده... بدیهی است ضرر این گونه دشمنان دوست نما که به واسطه کمال بی دینی با تحریک اعادی به موجبات صرف قلوب دارند، از اداره استبدادیه، اعظم، و دفعشان اهم، و اندک تسامح در این باب... خیانتی است عظیم...<sup>77</sup>

زیاده خواهی های مشروطه خواهان تندرو، روز به روز فزونی می گرفت. در این زمان، سید حسن تقی زاده و گروه منسوب به او (حزب دمکرات) سخت می کوشیدند تا بتوانند در اداره های حسد اس و دربار نفوذ یابند. افراط کاری تقی زاده و پرده دری او باعث می شود که در 12 ربیع الثانی 1328، دو فقیه امدار نجف، طی نامه و حکمی بر فساد میسلك سیاسی تقی زاده، تأکید و به اخراج او از مجلس حکم کنند. حکم و نامه آن دو، با صراحت بر ضد یت مسلك او با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه تأکید شده است و از نایب السلطنه خواسته می شود که از دخول وی به مجلس جلوگیری، و او را از کشور تبعید کنند.<sup>78</sup> این حکم (همانند برخی موارد دیگر) به واسطه اعمال نفوذ و سانسور گروهی خاص، افشا و انتشار نمی شود.

خوند خراسانی و شیخ عبداللّه مازندرانی، با توجه به آشکار شدن نیات غیر اسلامی سوسیال دمکرات های تندرو، در تلگراف مهمی که می توان از آن به منشور اسلامیت مشروطیت ایران تعبیر کرد، اهداف هضت مشروطه را بیان می کنند و در ادامه به انتقاد شدید از اقدام های ضد دینی عناصر غرب گرا پرداخته، می نویسند:

حفظ بیضه اسلام و صیانت وطن اسلامی، همان تکلیفی را که در هدم اساس استبداد ملعون سابق مقتضی بود، در هدم این اداره استبدادیه مرگبه از مواد فاسده مملکت و دشمنان دین ... هم به طریق

ولی مقتضی» است «عشاق آزادی پاریس قبل از آن که تکلیف الله عزّاسمه درباره آن ها طور دیگر اقتضا کند، به سمت معشوق خود رهسپار و خود و ملتی را آسوده و این مملکت ویران را به غمخوارانش بگذارند، تا به جبران شکستگی و تدارکات خرابی و سدّ ثغورش پردازند.<sup>79</sup> مجتهد مازندرانی در نامه ای به یکی از آشنایان خود، با اشاره به آشکار شدن تعارض او و آخوند با گروهی که «مواد فاسده مملکت» نام می نهد، از خطر جانی خود، از سوی انجمن های سرّی وابسته به گروه مذکور خبر می دهد.<sup>80</sup>

## 2. 4. استمرار مشروطه خواهی و وفات مشکوک مجتهد خراسانی

وجود انحراف ها، کارشکنی ها و ناکارآمدی ها در مشروطه ایران، مانع از آن نشد که آخوند از مشروطه خواهی دست بکشد. هنگامی که محمدعلی شاه برای دست یافتن دوباره به سلطنت، به ایران حمله کرد، در حکمی همانند آن چه در زمان استبداد صغیر، بر ضدّ شاه قاجار داده بود، نوشت: «چون بدیهی ست، رجوع محمدعلی میپرزبا به دسیسه اجنبی است و چون آلت کار آن ها است، استیلا او استیلا کفر است بر ممالک اسلامیّه و در تحت نفوذ کفر خواهد بود... از آن طرف هم عمروعاص هایی در میان مردم نادان افتاده، قصد قربت نموده و نذر کرده که آن چه آشوب و اختلاف و قتل و غارت رخ بدهد و یا لای آسمانی نازل شود، نسبت می دهند به این صاحب نفس زکیّه و آیه الهیه نظام مشروطه».<sup>81</sup>

وفات مشکوک آخوند خراسانی در بیستم ذی الحجه 1329 در حالی که با همراهی مجتهدان برجسته عراق (غیر از سید محمد کاظم یزدی<sup>82</sup>) عازم ایران بودند تا از کشور اسلامی در برابر تهدیدهای خارجی و اشغال آن به وسیله روس و انگلیس دفاع کنند و نیز مشروطه را به مسیر مورد نظر خود بازگردانده، آن را اصلاح کنند، به تدریج زمینه های قطع تأثیرگذاری نجف بر تحولات ایران را فراهم ساخت. «بسیاری از ور خین و معمرین قوم را عقیده بر آن است که آخوند به مرگ طبیعی نمرده؛ بلکه به طریقی او را مسموم ساخته اند و موجبات هلاکش را به موقع فراهم کرده اند؛ ما چون این قبیل اعمال، غالباً پنهانی و به دست اشخاص زیرک و هوشیاری صورت می گیرد، کم تر اتفاق می افتد که عامل و یا عاملین شناخته شوند و یا اثری از آنان بر جای ماند». پزشکی که سال ها طبیب مخصوص آخوند بوده، گفته بود: «به آخوند سمی داده اند که اثرش روی قلب او تدریجی بوده است»؛ البته برخی نیز علت مرگ مجتهد خراسانی را ناراحتی های شدید ناشی از اشغال کشور به وسیله انگلیس و به ویژه روسیه دانسته اند.<sup>83</sup>

## 5. نتیجه گیری و ارزیابی

### 1. 5. علت اختلاف موضع آخوند و برخی فقیهان در قبال نظام مشروطه

آخوند خراسانی مشکلات سیاسی - اجتماعی ایران عصر خود را مسائلی چون وابستگی اقتصادی - نظامی کشور به بیگانگان در نتیجه عدم سرمایه گذاری مناسب از سوی دولت در رشد و پیشرفت کشور، نبود عدالت اجتماعی و عدم توجه دولتمردان به ارزش های اسلامی تشخیص داد و در جهت حل این مشکلات قبل از مشروطه، به فعالیت هایی دست زد که چندان نتیجه ای نگرفت.

آخوند و مراجع تقلید دیگر، در ابتدای نهضت مشروطه (با وجود داشتن حساسیت نسبت به آن چه در حال وقوع بود) از آن حمایت نکرده؛ بلکه در مقام «فحص از خصوصیات» مشروطه برآمدند. آخوند خراسانی، میرزا حسین تهرانی و مرحوم مازندرانی «بعد از تأمل کامل» دیدند که «مپانی و اصول صحیحه آن از شریع قویم اسلام، مأخوذ است»؛ ولی مجتهد بلند پایه دیگر، مرحوم سید محمدکاظم یزدی در ابتدا توقف و در ادامه (همانند بسیاری دیگر از فقیهان شهرهای گوناگون ایران که یا در ابتدای نهضت، آن را همراهی نموده و یا توقف را اختیار کرده بودند) به مخالفت با آن نظام همت گمارد. این بدان معنا نبود که مرحوم یزدی و هم مسلکان او، دغدغه حل مشکلات جامعه ایرانی را نداشتند یا در تشخیص مشکلات به نکات دیگری توجه یافته بودند؛ بلکه اختلاف آنان (به طور عمده) در تفاوت نگرش نسبت به آن چیزی بود که به عنوان درمان مطرح شده بود. اختلاف آن ها در دو مسأله کلی بوده است

که به صورت مختصر بیان می شود:

**ا. اختلاف در تطبیق مسائل دینی بر مصادیق خارجی (مصادق شناسی):** جای هیچ تردیدی میان عالمان نبود که اگر مشروطه در مقام محدود کردن و نظارت بر اعمال حکومت برآید، باید حمایت شود؛ اما در این که مشروطه ایجاد شده چنین است، محل اختلاف بود. آیا قوانین مصوبه مجلس موجود در بهارستان تهران، در چارچوب قوانین شرعی و در امور عرفی صورت می پذیرفت یا (به رغم ادعای مشروطه خواهان) این گونه نبود؟ همه عالمان به لحاظ اندیشه دینی، در نوع جایز و لازم آزادی و برابری شکی نداشتند؛ اما در این که آزادی و مساوات مندرج در قانون اساسی بر کدام منطبق بود، اختلاف داشتند. شیخ فضل الله نوری و متحصنان عبدالعظیم، با صراحت از مجلسی که «برخلاف شریعت حمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارد» دفاع می کنند. آن ها اختلاف حقیقی خود را با لامذهب ها «که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند» می دانند.<sup>84</sup>

پس از آن که آخوند و دو فقیه دیگر نجف در پاسخ تلگراف های مشروطه خواهان در شکایت از شیخ و متحصنان، تلگرافی فرستاده، نوشتند: «... مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح، بلکه واجب است»،<sup>85</sup> بست نشینان عبدالعظیم تلگرافی به نجف ارسال داشته، مجلس با قیود مندرج در تلگراف علمای نجف را خواسته خود برشمردند؛ ولی در ادامه یادآور شدند: «وضیح فرمایید مجلسی که منشأ شیوع منکرات و رواج کفریات و جسارت مرتدین و ضعف سلام و مسلمین و حرمت شریعت و شرایع و تأمین قواعد حریت در امور دینی و سلب امنیت از بلاد و رفاه عباد و ظلم بر ضعفا باشد، چه حکمی دارد؟»<sup>86</sup> این ویژگی ها در واقع به مجلسی انتساب داشت که در بهارستان تهران منعقد شده بود.

در یکی از لوایح متحصنان در مقام پاسخ به این پرسش که اگر مجلس موجود مخالف با شریعت است، چرا «علمای راشدین» از آن حمایت می کنند، اشتباه آن ها در قضیه صغریه این استدلال بیان می شود: «هذا المجلس يأمر بالعدل و الاحسان؛ و كل مجلس يأمر بالعدل و الاحسان مفترض الطاعة؛ فهذا المجلس مفترض الطاعة».<sup>87</sup> مرحوم تبریزی در رساله کشف المراد نیز می نویسد: «در حقیقت نزاع در صغرا است، نه در کبرا»؛ یعنی در باب مجلسی «که مخالفت با قانون شرع نباشد، مطلوب و محبوب نامه عدل است، جای سخن نیست؛ ما این مجلس موجود آیا همان مجلس مذکور است یا نه، مابین آن ها محل خلاف گشته».<sup>88</sup>

**ب. اولویت دهی در تحدید استبداد یا دفع غریبگرای، فرقه های ضالّه و دخالت بیگانگان:**  
شکی نیست که عالمان دین مدار شیعه، نه به استبداد حاکم بر ایران آن عصر رضایت داشتند و نه می توانستند در قبال غرب مآبی، استعمار و نفوذ فرقه های ضالّه بی تفاوت بمانند. در این میان، تشخیص عالمان درباره شدت و ضعف استبداد یا هجمه فرهنگی غرب باوران، سبب ساز تفاوت اهتمام آنان به آن دو می شد. قیام عالمان، انگیزه عدالتخواهی و رفع ظلم داشت و پذیرش مشروطه نیز با این تفسیر صورت گرفت. در این نهضت به ویژه پس از تبدیل عنوان عدالتخانه به مشروطه، نوگرایان غربی در صفوف مردم رخنه کرده، به تدریج روند تحولات را به سوی آموزه های غربی تغییر دادند؛ البته نقش سفارت نگلیس نیز در حوادث پیش آمده، در خور توجه بود. در این بین، برخی فقیهان، چون مشروطه را از يك طرف در مقابل استبداد و ظلم سلاطین قاجار تصور کرده، از سوی دیگر، نفوذ غرب مآبان را چندان قوی و مهم نمی دانستند و نظرشان بر آن بود که پس از استحکام اساس مشروطه می توانند این عده اندک را از صحنه سیاسی خارج کنند، اولویت را به تحدید ظلم داده، از آن نظام نو حمایت کردند. آن ها می گفتند: «اگر ما امروزه در مقام اصلاح برآییم و بخواهیم این مردم را دفع دهیم، هیچ وقت نمی شود؛ بلکه فتنه و انقلاب بزرگی حادث خواهد شد که دولت و ملت دچار محنت و مخاطرات شوند؛ پس پر ما لازم است که به مرور زمان... به معاونت يك دیگر رهبری کرده، این معایب را دفع نماییم و رفع شر این مردم از سر ما بشود و لکن با این عجله و شتاب دفع این مردم را نمی شود کرد».<sup>89</sup>

ر. مقابل، عالمان دیگری مسأله غرب‌گرایی و فرقه‌های ضالّه را در درجه نخست اهمیّت قرار داده، بر این باور بودند که «امروز که این جماعت غرب‌گرایان و بایبان دارای قوه و قدرتی نیستند، اگر در دفع آن‌ها دچار حادثات ناگوار شوید، فردا که قدرتی پیدا کردند، مسلمانان سست‌عنصر را دور خود جمع کردند، مخلوقی را از اطراف برای پیشرفت مقاصد در دور خویش حاضر کردند و جمعیتی شدند، در آن وقت می‌خواهید دفع نماییم؟!»<sup>90</sup>

رخی از عالمان نیز با توجه به دخالت بیگانگان در امور مشروطه، با آن مخالفت می‌کردند.<sup>91</sup>

در این که چه عللی اسباب اختلاف نگرش و نظر را در دو مسأله پیشین باعث شده بود، شاید بتوان عوامل مهم را در پنج عامل خلاصه کرد:

1. تفاوت موقعیّت شهرها؛<sup>92</sup> 2. منابع اطلاعاتی؛<sup>93</sup> 3. میزان شناخت از غرب؛<sup>94</sup> 4. ویژگی‌های روان‌شناختی؛<sup>95</sup> 5. نفوذ و دخالت افراد و جریان‌های مشکوک.<sup>96</sup>

بده اختلاف‌های اجتهادی درباره میزان مشروعیّت دخالت فقیه و مردم در امور عامّه، میان آخوند و شاگردانش با افرادی چون مجتهد نوری وجود داشته است؛ اما این سنخ اختلاف‌ها در سطح محدودی (و نه بیش‌تر) در تفاوت مواضع آنان تأثیرگذار بوده است؛ چرا که به لحاظ اندیشه اجتهادی، نظام مشروطه‌ای که حاکم شد با توجه به آن چه به صورت رسمی (در نوشتار و گفتار) عنوان می‌شد، قابل‌لیق بر نظام سیاسی قدّم‌مقدور مورد نظر عالمان هر دو طیف بود؛ زیرا اولاً در قانون اساسی، حاکمیّت اسلام و مذهب شیعه و نیز نظارت فقیهان بر قوانین مجلس گنجانده شده بود؛ ثانیاً در موارد متعدّد (از جمله زمان تحصن شیخ و همراهانش در عبدالعظیم، در جوابیه‌ای که نمایندگان مجلس به سؤالاتی در مورد محدوده قوانین مجلس و آزادی دادند) محدودیّت قانون‌گذاری مجلس و نیز دو ماده‌زادی و مساوات که در قانون اساسی گنجانده شده بود، در سایه مقررات شرعی، مورد تأکید قرار گرفت؛ در نتیجه - صرف نظر از آن چه در خارج روی می‌داد - نظام مورد نظر شیخ و آخوند محقق شده بود.<sup>97</sup>

## 2 - 5. آسیب‌شناسی مشروطه خواهی آخوند خراسانی (غرب‌شناسی و منابع اطلاعاتی)

از نظر مجتهد خراسانی، «مشروطیّت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ادارات سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت ... و آزادی هر ملت هم ... عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکّمات خودسرانه سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروع ملیّه» و از آن جا که «مذهب رسمی ایران، همان دین قویم اسلام و طریقه حقّه اثنا عشریه ... است؛ پس حقیقت مشروطیّت و آزادی ایران، عبارت است از عدم تجاوز دولت و ملت از واین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب» و «همچنان که مشروطیّت و آزادی سایر دول عالم بر مذاهب رسمیه آن ممالک استوار است، همین‌طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری - علی‌مشیدّه السلام - کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود ...»<sup>98</sup>

شاگرد برجسته آخوند، میرزای نائینی نیز در رساله تنبیه الامّه و تنزیه المله که آخوند بر آن تقریظ زده است، می‌نویسد:

تمام منازعات و مشاجرات واقعه فیما بین هر ملت با حکومت تملکیّه خویش، جهت تحصیل آزادی از «سلطنت غاصبه جائره» است، «نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب». این فقیه، مشروطگی دولت را انتزاع آزادی از غاصبان دانسته، می‌نویسد: «اتساع مشربها بی ربط به این داستان، و بود و نبودش ناشی از اختلاف مذاهب، و نسبت به استبداد و مشروطیّت دولت یکسان است»<sup>99</sup>



همچنین نائینی از قانون مساوات، برداشتی همانند آزادی دارد.<sup>100</sup>

مطالب مذکور، از نظر محققان غرب شناسی که غرب را در دوره جدید، بر پایه امانیسم شناخته اند، قابل تأمل و درخور نقد است؛ چرا که غرب در قرون جدید، خداوند را رسماً در جایگاه آفریننده جهان، باقی نگاه می دارد؛ اما وحی، یعنی اعتقاد به نبوت و کتاب آسمانی با همه احکام و ارزش های الهی را از میان برمی دارد. دلیل باقی ماندن چنین خدایی نیز همان انسان محوری بوده است؛ زیرا اعتقاد به خدا می تواند در آرامش انسان تأثیر بسزایی داشته باشد؛ البته در زمان های بعد که هنرهای تجسمی، نمایشی و موسیقی تا حدودی این آرامش را برای انسان تأمین کرد، نیاز به اعتقاد به خدای مذکور نیز کم تر احساس می شد. از این دیدگاه، تفاوتی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم نمی توان در نظر گرفت؛ چرا که فردگرایی یا اصالت به جامعه، هر دو بر مدار انسان (در برابر خدا و هر چیز دیگر) قرار می گیرد.<sup>101</sup>

با این نگاه، «نظام مشروطه» در نظام های غربی فقط به محدود کردن تصرف سیلطان در امور مردم بسنده نمی کند و این چنین نیست که در چارچوب مذهب غربیان یعنی مسیحیت، در امور مردم دخالت کند؛ بلکه شریعت را از دخالت در امور جامعه مانع شده، عقل جمعی را در پی ریزی قوانین اجتماعی ملاک قرار داده، دین را به امور فردی محدود می کند؛ در نتیجه نمی توان مشروطه را نظامی خنثا دانست که بر فرهنگ اسلامی قابل تطبیق باشد.

این که در تعریف آزادی هر ملت (حتی در غرب) گفته شود: «عدم مقهوریتشان در تحت تحکّمات خودسرانه سلطنت و بی مانعی در احقاق حقوق مشروعه ملیّه» یا تمام منازعات ملت ها با حکومت های خودشان صرفاً برای تحصیل آزادی از استبداد بیان شود و به هیچ وجه برای «رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب» دانسته نشود، قابل نقد است؛ چرا که «یکی از پرآوازه ترین انقلاب های جهان که در راه آزادی سخت جنگید، همانا انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر سده 18 میلادی بود ... که هدف عمده و اصلی آن پایان دادن به قدرت و اختیارهای مذهب بود». اساساً در یک رژیم مشروطه غربی، آزادی در چارچوب مذهب مسیحیت نیست؛ بلکه «هر کس باید از آزادی مذهبی برخوردار و در داشتن و نداشتن مذهب نیز آزاد باشد، و هیچ کس نباید به خاطر داشتن یا نداشتن عقایدی مذهبی و یا انجام یا عدم انجام دستوره های مذهبی، زیر فشار قرار گیرد»<sup>102</sup>

با این مطالب می توان نتیجه گرفت که یکی از مهم ترین آسیب های مشروطه خواهی آخوند و هم مسلکانش، عدم شناخت صحیح نظام مشروطه بود که به صورت قالب نظام حکومتی، از غرب اخذ شده بود و این آسیب، معلول عدم شناخت فرهنگ و تمدن امانیستی غرب بود. پرداختن به پیامدهای آسیب مذکور، نیازمند مجال دیگری است.

از سوی دیگر، دوری نجف از متن حوادث داخل کشور به ویژه تهران، آخوند و همراهان او را وامی داشت تا رخدادهای پیش آمده را از طریق منابع اطلاعاتی خود به وسیله تلگراف و نامه آگاه شده، سفارش های لازم را از همین راه به آنان ارائه کنند؛ در حالی که اولاً معتمدان آنان (به فرض حسن نیت) حوادث را از نگاه خود تحلیل می کردند، و ثانیاً تلگراف ها و نامه ها به وسیله عوامل آشکار و پنهان کنترل می شد.

به نظر می رسد در مشروطه دوم، حوزه مشروطه خواه نجف به ریاست مجتهد خراسانی توانست به مرتبه ای از شناخت فرهنگ و تمدن جدید غرب نایل شود. آخوند و مازندرانی در برخی نامه ها و تلگراف های خود، برخی مناطق اروپا را دارای فرهنگی بریده از شرع (مسیحیت) دانسته، می نویسند: «پاریس فیما بین ملل مسیحیه به عدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت، انگشت نما و ممتاز است»<sup>103</sup> و از «هشاق آزادی پاریس» خواستند «به سمت معشوق خود رهسپار، و خود و ملتی را آسوده و این مملکت ویران را به غم خوارانش واگذارند».<sup>104</sup>

در سه مجله فارسی زبان که در سال های 1328 تا 1330 در نجف از سوی شاگردان آخوند و تا حدودی تحت نظارت او منتشر می شد، می توان مقالات و نوشتارهای انتقادی را درباره غرب ملاحظه کرد.<sup>105</sup>

بن مطبوعات، مباحثی در خصوص أخذ تمدن طبق اصول دینی، حد و قدر ضرورت أخذ علوم جدیده تارجه، انتقاد از تمدن بدون تدین و تقلید از فرنگیان، عقل عملی و عقل علمی و جمع این دو در فلسفه تاریخ، مشروطه شدن ژاپن و ترویج عادات اروپایی و انتقاد از آن، نقدی بر چگونگی أخذ علوم جدید از عهد ناصری به بعد، سیاست فرهنگی أخذ علوم غرب بدون نفوذ غرب، فلسفه حکم قصاص، حکمت حجاب زنان، ماهیت فلسفه های سیاسی غرب، بحث در معانی «اریستوقراطیه» و «دیموقراطی»، تفسیر مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر پس از انقلاب فرانسه، شرح حقیقت روح جماعات، علل عقب ماندگی مسلمانان، تعلیم و تربیت در نظر فیلسوفان و دانشمندان غربی و... ذکر شده است. در این رسائل، غرب يك ماهیت واحد دارد؛ ماهیتی به قول آنان «صلیبی» و «استعماری» در برابر ملل دیگر. پرسش هایی از این قبیل که به کجا باید برویم؛ چگونه باید طی طریق کنیم، بی پاسخ نمانده و درباره این پرسش ها از زوایای گوناگون بحث شده است. بحث تمدن پرشکوه اسلامی، انحطاط سیاسی معاصر در جهان اسلام و حرکت به طرف تمدن اسلامی، چارچوبی است که برای این پرسش ها طرح شده است.<sup>106</sup>

همچنین در مشروطه دوم، آخوند توانست شناخت بهتری از ماهیت برخی افراد و جریان های داخل ایران کسب کند. ایشان در نامه ای که به همراه مازندارنی به عضدالملک در خصوص اخراج تقی زاده نوشت، مدول از حسن اعتماد خود به تقی زاده را بیان داشت: «آن چه به تحقیق و وضوح پیوسته، آن که وجود آقا سید حسن تقی زاده به عکس آن چه امیدوار بودیم، مصداق این شعر است: فکانت رجاء ثم صارت رزیه لقد عظمت تلك الرزایا و جلت».<sup>107</sup>

ریدگی تأثیرگذاری جدی نجف در حوادث ایران به دنبال رحلت آخوند، یکی از علل تسریع در انحراف هضت مشروطه و از عوامل مهم عدم رشد و پویایی سریع و لازم در حوزه غرب شناسی و دیگر عرصه های اندیشه سیاسی در نجف بوده است.

به هر حال، آن چه مسلم است، حوزه مشروطه خواه نجف که در رأس آن آخوند قرار داشت، خواستار مشروطه ای نبود که در آن افزون بر پادشاه، مذهب نیز محدود شود، و قوانین اجتماعی، به وسیله عقلی جمعی به تصویب رسیده، بدان عمل شود. آنان فقط قالب مشروطه را خواستار بودند تا با استفاده از آن و در پرتو قوانین اسلامی، تصرفات خودسرانه سلطان و حاکمان را لگام زده، زمینه های استقلال و اعتلای جامعه اسلامی، عدالت اجتماعی و زمینه سازی جهت عملی شدن تمام احکام اسلامی را فراهم آورند؛ گر چه در این که مشروطه در غرب نیز به همین صورت بوده، و در تعارض با شرع آنان (مسیحیت) نیست، راه پی خطا پیمودند؛ البته باید در نقدی که از این حیث بر مجتهد خراسانی و اران او زده می شود، به وضعیت پیچیده آن روز و نیز عدم آشکار شدن مفسد چشمگیر تمدن سکولاری؛ امانیستی مغرب زمین چنان که امروز مشاهده می شود - توجه داشت؛ ولی آن چه مسلم است، اگر حوزه نجف، به همان سان که حوزه قم (در امتداد حرکت سیاسی نجف) در دهه های بعد به شناخت بهتری از غرب و مبلغان و شیفتگان آن در ایران رسید، آگاهی می یافت، شاید وضعیت مشروطه به شکلی دیگری رقم می خورد و همان گونه که فقیه برجسته قم، با برگرفتن قالب جمهوری از غرب و دخل تصرف و ابره کردن آن، محتوا و شالوده نظام سیاسی را اسلامی کرد، آخوند خراسانی نیز می توانست به چنین کاری دست زند؛ گر چه باید در مقایسه رهبری دو نهضت، تفاوت وحدت و تعدد رهبری، میزان قدرت نفوذ و تأثیرگذاری بر مردم، دوری یا نزدیکی به حوادث و چگونگی اطلاع از آن، میزان استفاده از تجارب تاریخی و برخی عوامل دیگر نیز مد نظر قرار گیرد.

### ضمیمه 1. (مربوط به بخش 3.4، صفحه 40)

برخلاف اندیشه اجتهادی مرحوم نایینی درباره مشروعیت زمامداری سیاسی فقیه، آخوند خراسانی مانند استاد خود، شیخ مرتضی انصاری، در دلالت روایات بر عمومیت حاکمیت مجتهد جامع الشرایط، خدشه می کند. (محمدکاظم خراسانی، حاشیه کتاب المکاسب، ص 92-96) به ویژه آن که وی - برخلاف

شیخ انصاری که در کتاب قضا، آن چه را از طریق روایات اثبات نکرده، از راه دیگر مورد پذیرش قرار می دهد - در جای دیگر، به این بحث پرداخته است. در تلگراف ها و نامه های متعدد او، صرف نظر از آن که مشروعیت ذاتی برای حکومت سلطان، مورد انکار قرار می گیرد، از مشروعیت آن با اذن فقیه، مطلبی دیده نمی شود؛ البته این همه مانع آن نیست که پیشنهاد اصل نگاهبانی فقیهان به وسیله شیخ، با استقبال او مواجه شده، بر عملی شدن آن تأکید ورزد. آخوند در مراحل گوناگون مشروطه، بر خود و هم سلکانش در جایگاه نخبگان و کارشناسان دینی، حق دخالت در امور مختلف آن را به رسمیت می شناسد؛ هر چند مشروعیت چنین دخالتهایی در مواد قانون مصوبه نمایندگان مردم گنجانده نشده باشد و از این رو موجب خردگی طرفداران مکتب لیبرال دمکراسی (فریدون آدمیت، فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص 145) شود. بنابراین با توجه با مدارک موجود می توان نظریه آخوند درباره حکومت مشروع در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) را چنین بیان کرد: «حاکمیت سیاسی مردم در هر نوع نظامی در چارچوب قوانین مذهب شیعه با تشخیص و نظارت مجتهدین». باید توجه داشت که «عدم اثبات ولایت سیاسی فقیه» به معنای «انکار ولایت سیاسی فقیه» نیست؛ یعنی اگر زمانی يك فقیه توانست بر امور مردم ولایت یابد و مردم نیز آن را پذیرفتند، زمامداری فقیه، مشروعیت دارد؛ در حالی که يك فقیه با «انکار ولایت سیاسی فقیه» به هیچ وجه، نمی تواند حاکمیت سیاسی را عهده دار شود؛ همچنان که هر فرد دیگری، در صورت فقدان هر يك از شرایط لازم رهبری جامعه اسلامی، مانند مسلمان بودن، توانایی در اداره امور، مرد بودن و... نمی تواند عهده دار ریاست حاکمیت امت اسلامی شود. از سوی دیگر، آن چه آخوند از اثباتش ناتوان ماند، صرفاً زمامداری سیاسی فقیه است؛ ولی عهده داری فقیه را در اموری که تحت عنوان امور حسبه نام برده شده (و محدوده گسترده ای از امور اجتماعی را می تواند شامل شود) می پذیرد. متأسفانه در برخی نوشته ها، درباره نظام مطلوب آخوند خراسانی در عصر غیبت، تحریف هایی صورت گرفته است. در مقاله ای با عنوان «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» در مقام بیان این که مجتهد خراسانی منکر مشروعیت زمامداری سیاسی فقیه است، یکی از ادله آخوند، چنین عنوان شده است: «از این نظریه = ولایت فقیه بر امور مسلمانان مبسوط الید بودن فقیه در دایر کردن حکومت به دست می آید و چون همواره بیش از يك فقیه عادل داریم، مداخله آنان در امور، موجب هرج و مرج می شود و شارع هیچ گاه حکم به هرج و مرج نمی دهد» (جلال توکلیان، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجله کیان، شماره 42، ص 47). چنین مطلبی در نوشته های آخوند وجود ندارد و به نظر می رسد نویسنده مقاله، این مطلب را از کتاب هایی همچون دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة و نظریه های دولت در فقه شیعه أخذ کرده و به آخوند نسبت داده است؛ البته نویسندگان کتاب های مذکور از این نکته غفلت کرده اند که ولایت فقیه بر امور جامعه، واجب کفایی است و با عهده داری يك فقیه، به دلیل از بین رفتن موضوع آن، از دیگر فقیهان ساقط شده، آن ها باید مانند مردم دیگر مطیع فقیه حاکم باشند. نویسنده مقاله در ادامه، یکی دیگر از ادله را از نظر آخوند، چنین می آورد: «فقیه عادل همچون پیامبر و امامان، معصوم نیست و سپردن جان و مال مردم به دست فردی جایز الخطا، نکته ای نیست که شارع به آن رضایت دهد» (همان، ص 47 و 48). این مطلب نیز - صرف نظر از سستی آن به دلیل انکار ضرورت حکومت یا ترجیح دادن حکومت فردی که اشتباه و ساد آن بیش تر است، بر حکومت فقیه جامع الشرایط که اشتباه آن به مراتب کم تر خواهد بود - در نوشته های آخوند موجود نیست.

## ضمیمه 2. (مربوط به بخش 5.1، صفحه 52)

گر از تحلیل های سطحی و جهت دار بیش تر مورخان عصر مشروطه همچون دولت آبادی، ناظم الاسلام زمانی، ملکزاده، کسروی، ادوارد براون، مخبرالسد لطنه و... که تفاوت مواضع عالمان را در منافع مادی، نفسانی و صنفی دست کم يك طیف از آنان می جویند، صرف نظر کنیم، چند نظریه قابل ذکر است:

**أ. اختلاف در قلمرو دین:** گروهی اختلاف آن ها را در حوزه آموزه های اسلام می دانند؛ یعنی دین شناسی مشروع خواهان «این گونه بود که با ختم رسالت، کلیه مسائل مبتلابه بشر (لا و جزئاً) حل و فصل گردیده است»؛ در نتیجه به وجود مجلس نیازی نیست؛ «لیکن دین شناسی عالمان مشروطه طلب بر این دیدگاه متکی بود که شریعت، احکام کلی را مشخص کرده است و تدوین قوانین جزئی را بر عهده خود انسان ها گذاشته تا به مقتضای زمان، آن ها را تدوین کنند» (حسین آبادیان، مبانی نظری

حکومت مشروطه و مشروعه، ص 56-34؛ جهانگیر صالح پور، فرآیند عرفی شدن فقه شیعه، مجله کیان، شماره 24، ص 30). صرف نظر از این که با آشنایی ابتدایی از دین اسلام، نادرستی ادعای «اکثری بودن دین» به معنای مذکور (که هیچ نیازی به مجلس جهت برنامه ریزی امور اجتماعی وجود نداشته باشد) روشن می شود، مجتهد نوری و همراهانش در موارد مکرر، حمایت خود را از مجلس در چارچوب قوانین اسلام اعلام، و احتیاج مسلمانان به آن را بیان می کنند. (ر.ک: هما رضوانی، لویح آقا شیخ فضل الله نوری، ص 69؛ محمد ترکمان: رسائل...، ص 104، 246 و...). اساساً با این تحلیل، چگونه می توان آن همه تلاش شیخ را در اوایل نهضت و در برپایی مجلس توجیه کرد.

**ب. اختلاف در نظام سیاسی مطلوب:** برخی نویسندگان یگانه علت یا مهم ترین عامل اختلاف فقیهان را تفاوت اندیشه اجتهادی آنان درباره نظام مطلوب حکومتی در عصر غیبت دانسته اند؛ یعنی تلقی و استنباط مشروعه خواهان از نظام حکومتی شیعه در زمان غیبت، «نظام دو قطبی بر مبنای حاکمیت حاکم آحاد (مجتهدین) و اولی الشوکه من اهل الاسلام (پادشاه) بود». فقیهان در «امور حسبیه» یا «شرعیات» از جانب شارع مقدس به ولایت منصوب شده اند؛ اما خارج از محدوده شرعیات که به آن عرفیات اطلاق می شود، سلطان صاحب شوکت با شرایطی به رسمیت شناخته می شود. مقصود از عرفیات، قلمرو حقوق عمومی، روابط داخلی و خارجی اسلامی است. طبق این استنباط، فقیه و سلطان دو قدرت مستقل از یک دیگرند و هیچ یک به واقع منصوب دیگری نیست. در مقابل، در اندیشه عالمان مشروطه خواه، در کنار دو رکن فقهیت و سلطنت، مردم در جایگاه رکن سوم، مشروعیت می یابند. (غلامحسین زرگری نژاد، رسایل مشروطیت، ص 15-46؛ محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص 58-60، 73-78 و 112-126). اشکال عمده ای که بر نظریه این گروه به نظر می رسد، عدم تفکیک میان اندیشه فقیهان درباره حکومت اصیل و مطلوب در زمان غیبت و میان اندیشه آنان درباره حکومت قدر مقدور است؛ یعنی آن چه برخی فقیهان در فرض قدر مقدور و با در نظر داشتن عدم امکان عملی تحقق حاکمیت سیاسی فقیه بیان داشته اند، اندیشه اصلی این عالمان دانسته شده است. در دیشه مجتهد نوری، حاکمیت سیاسی فقیه در عصر غیبت، مشروعیت داشته، حاکمان بی اذن مجتهدان، حاکم جور شمرده می شوند (ر.ک: هما رضوانی، لویح آقا شیخ فضل الله نوری، ص 32 و 51؛ محمد ترکمان، همان، ص 113)؛ اما چون این اندیشه را در آن زمان قابل تحقق نمی بیند، حکومت قدر مقدوری را مطرح می کند که در یک سو فقیهان و در جانب دیگر پادشاهان قرار گیرند؛ البته در همین فرض نیز وظیفه و اختیارات سلاطین را صرفاً اجرای احکام صادره از سوی مجتهدان بیان می کند، نه بیش تر (ر.ک: هما رضوانی، لویح آقا شیخ فضل الله نوری، ص 69). درباره میرزای نائینی نیز همین خلط صورت پذیرفته است (محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه، ص 112-126). اگر مطالب کتاب های فقهی این مجتهد را نیز نادیده بگیریم (ر.ک: محمدتقی آملی، المکاسب و البیع، ج 2، ص 333-339؛ موسی نجفی خوانساری، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ص 325-327) با تأمل در مطالب رساله بیه الامه به دست می آید که اندیشه مشروطه خواهی او، در فرض عملی نشدن حاکمیت نواب عام امام عصر (علیه السلام) است. نائینی در انتهای مقدمه تفصیلی کتاب خود، بحث از وجوب تبدیل سلطنت حقه به مشروطه را در فرض «غیر مقدور» بودن انتزاع «مقام ولایت و نیابت نواب عام» مطرح می کند (ر.ک: محمدحسین نائینی، همان، ص 65).

**ج. اختلاف در اصالت وظیفه و اصالت ساختار:** برخی محققان اختلاف عالمان مشروطه خواه به ویژه آخوند خراسانی و شاگردانش با عالمانی چون شیخ فضل الله نوری را در گرایش به اصالت ساختار درباره حکومت یا اصالت وظیفه و کارکرد می دانند (مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب ها و جنبش های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر، ص 154 و 155). این نظریه در محدوده بسیار کمی قابل پذیرش است. مطالعه نامه ها، تلگراف ها و دیگر نوشتارهای به جا مانده از آخوند خراسانی و شاگردان و اصحابش تردیدی باقی نمی گذارد که آنان به دنبال رفع ستم وارده بر مردم (تحقق عدالت اجتماعی)، رفع عقب ماندگی و وابستگی اقتصادی، نظامی، سیاسی ایران به بیگانگان و نیز حاکمیت ارزش های اسلامی بودند و در این جهت، چون مشروطه را برطرف کننده این مشکلات دیدند، آن را پذیرفتند. برای آن ها صرفاً لب نظام، اهمیت چندانی نداشت و اهمیت آن به دلیل میزان کارکردش جهت رفع نابسامانی های موجود در جامعه اسلامی بود؛ چنان که درباره شیخ فضل الله نوری نیز نمی توان پذیرفت که او و

همفکرانش به قالب و ساختار نظام سیاسی پی اعتنا بودند. همراهی شیخ و اهتمام او در اوایل نهضت جهت برپایی مجلس با چارچوب و وظایف مشخص - به ویژه نامه ای که وی به همراه عالمان مهاجر، از م به مظفرالدین شاه نوشتند (ر.ک: محمد ترکمان، همان، ج 1، ص 129-131). تأییدی بر این مدعا است.

**د. اختلاف در مشرب اصولی:** از نوشته های برخی محققان، به دست می آید که مشرب اصولی (در مقابل اخباریگری) را تأثیرگذار در انتخاب موضع مشروطه خواهی عالمان دانسته اند (ر.ک: حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص 285-294). توجه به این که اکثر قریب به اتفاق عالمان شیعه در عصر مشروطه، پیرو مشرب اصولی و به ویژه بسیاری از فقیهان هر دو طیف از شاگردان میرزای شیرازی بوده اند، این نظریه نیز مخدوش است. گرچه بهره برداری برخی عالمان مشروطه خواه از مباحث مهم ولی مانند مقدمه واجب و تفکیک میان احکام اولیه حقیقیه با احکام ثانویه ظاهریه و مسائل جزئی علم صول همچون حجیت و محدوده دلالت مقبوله عمرین حنظله، در شرعیت بخشیدن به مشروطه، جای دید ندارد، اما بیش تر چنین مباحثی به ویژه موضوعات کلی و بااهمیت، مورد اتفاق فقیهان اصولی بوده؛ در نتیجه استدلال های مبتنی بر مسائل مذکور، نمی توانسته است سبب ساز تعدد رویکردهای سیاسی فقیهان شود.

## کتابنامه

1. آبادیان، حسین، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، ج 1، تهران: نشرنی، 1374.
2. آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ج 2، تهران: انتشارات پیام، 2535 (شاهنشاهی).
3. آملی، محمدتقی، المکاسب و البیع، ج 2، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1413 قمری.
4. ابوالحسنی، علی، آخرین آواز قو، ج 3، تهران: نشر عبرت، 1380.
5. \_\_\_\_\_، جزوه «آیت الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، پرچمدار عرصه جهاد اجتهاد»، زد، ستاد بزرگداشت آیت الله العظمی آقا سید محمدکاظم یزدی (صاحب عروه «قدس سره»)، رجب 1417 قمری، فرمانداری شهرستان یزد.
6. \_\_\_\_\_، دیده بان بیدار، ج 1، تهران: نشر عبرت، 1380.
7. الاسدی، حسن، ثورة النجف علی الانگلیز، بغداد: دارالحرية للطباعة، 1975 م.
8. الخاقانی، علی، شعراء الغری، ج 10، ج 2، قم: مکتبه آیت الله المرعشی، 1408 قمری.
9. الامین، محسن، اعیان الشیعه، ج 9، تحقیق و اخراج: حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات؛ 1403 قمری.
10. انصاری، مهدی، شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، ج 2، تهران: امیر کبیر، 1376.
11. ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات

- سیاسی و بین المللی، 1370.
12. \_\_\_\_\_، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات،... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، ج 1 تهران، مؤسسسه فرهنگی رسا، 1362.
13. \_\_\_\_\_، مکتوبات، اعلامیه ها... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل الله نوری در مشروطیت، ج 2، تهران: مؤسسسه خدمات فرهنگی رسا، 1363.
14. جعفریان، رسول، بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت ایران، ج 1، قم: انتشارات طوسی، 1369.
15. حائری، عبدالهادی، تشییع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ج 2، تهران: امیر کبیر، 1364.
16. خراسانی، محمد کاظم، حاشیه کتاب المکاسب، به کوشش سیدمهدی شمس الدین، ج 1، وزارت ارشاد اسلامی، 1406 قمری.
17. دوانی، علی، نکاتی تاریخی از حیات شیخ شهید، تندیس پایداری؛ یادنامه سالروز شیخ فضل الله نوری، روزنامه رسالت، مرداد 1380.
18. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج 2، ج 2، تهران: انتشارات عطار و انتشارات فردوسی، 1361.
19. رجبی، محمد، جزوه «سیر تفکر جدید در جهان و ایران»، وزارت آموزش و پرورش - اداره کل آموزش ضمن خدمت، نشریه شماره 6، مرداد 1360.
20. رحیمی، مصطفی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، ج 3، تهران: امیر کبیر، 1357.
21. رضوانی، محمد اسماعیل، انقلاب مشروطیت ایران، ج 2، تهران: انتشارات ابن سینا، 1352.
22. رضوانی، هما، لویح شیخ فضل الله نوری، ج 1، تهران: نشر تاریخ ایران، 1362.
23. زرگری نژاد، غلامحسین، رسائل مشروطیت، ج 2، تهران: انتشارات کویر، 1377.
24. زنجانی، ابراهیم، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، ج 1، تهران: کویر، 1379.
25. شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، ج 1، ج 1، تهران: نشر تاریخ ایران، 1362.
26. شکوری، ابوالفضل، خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، ج 2، زنجان: اداره کل فرهنگ و ارشاد، 1371.
27. صالح پور، جهانگیر، «فرآیند عرفی شدن فقه شیعه»، مجله کیان، شماره 24، سال پنجم، اردیبهشت 1374.
28. عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ج 3، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، 1372.

29. فیاض، عبدالله، الثورة العراقية الكبرى، چ3، بغداد: دارالسلام، 1975م.
30. کدیور، محسن، نظریه های دولت در فقه شیعه، چ4، تهران: نشر نی، 1378.
31. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، چ19، تهران: امیر کبیر، 1378.
32. گوهرخای، محمدباقر (امجد الواعظین)، گوشه ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران، تهران: مرکز نشر سپهر، 2535 شاهنشاهی.
33. مجید کفایی، عبدالحسین، مرگی در نور؛ زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه، چ1، تهران: کتابفروشی زوار، 1359.
34. محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، چ1، تهران: انتشارات فردوسی و انتشارات علمی.
35. ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، چ4، تهران: انتشارات علمی، 1373.
36. ناظم الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، چ5، تهران: نشر پیکان، 1376 و 1377.
37. نامدار، مظفر، رهیافتی بر میانی مکتب ها و جنبش های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر، چ1، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1376.
38. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامّة و تنزیه الملّه، به اهتمام سیّد محمود طالقانی، چ9، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1378.
39. نجفی خوانساری، موسی، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، چ1، بی جا، بی نا، بی تا.
40. نجفی قوچانی، حسن، برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه الملك العلام)، به تصحیح ر.ع. شاکری، چ1، تهران: نشر هفت، 1378.
41. \_\_\_\_\_، سیاحت شرق و غرب، چ1، تهران: مؤسسه فرهنگی آفرینه، 1376.
42. نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نور الله اصفهانی، چ2، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1378.
43. \_\_\_\_\_، حوزه نجف و فلسفه تجدّد در ایران، چ1، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1379.
44. \_\_\_\_\_ و موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ1، 1381.
45. نظام الدین زاده، حسن، هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران، به کوشش نصرالله صالحی، چ1، تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، 1377.

## پی نوشتها

1. سه دوره پیشین عبارتند از: 1. ایران قبل از اسلام؛ 2. ایران بعد از اسلام تا عصر صفوی که جامعه ایران، دین اسلام را پذیرفت و بخشی از حکومت های دیگر شناخته شد؛ 3. از عصر صفوی تا دوره مشروطه که ایران در سایه مذهب تشیع، هویت ملی خود را بازیافت.
2. همه تاریخ ها مطابق هجری قمری ذکر می شود.
3. این مطلب در برخی منابع، مانند **اعیان الشیعه** ذکر نشده است.
4. عبدالحسین مجید کفایی: **مرگی در نور** (زندگانی آخوند خراسانی) ص 7 - 72 و 97 - 120؛ آقاجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر** (چیات الاسلام فی احوال آية الملك العلام) ص 11 و 12؛ محسن الامین، **اعیان الشیعه**، ج 9، ص 5 و 6.
5. برای آگاهی تفصیلی از وقایع جنبش تحریم تنباکو، علل و زمینه ها، اهداف و نتایج آن، ر.ک: حسن اصفهانی کربلایی: **تاریخ دخانیه**؛ مظفر نامدار: **میراث اندیشه های میرزای شیرازی در حوزه معرفت سیاسی**، کتاب سده تحریم تنباکو (دفتر اول).
6. عبدالحسین مجید کفایی: **مرگی در نور**، ص 76 - 97. هزاران نفر از طلاب و فضلاء حوزه علمیه نجف که عده ای از آن ها به مرتبه اجتهاد نائل شده بودند، در محضر آخوند خراسانی به کسب مراحل بالای علم اصول فقه پرداختند که بسیاری از آن ها بعدها از عالمان بزرگ حوزه های علمیه شیعه و فقیهان صاحب نفوذ مناطق گوناگون ایران و عراق شدند. برخی از آن ها عبارتند از: سید ابوالحسن اصفهانی، رزا محمدحسین نائینی، سید محمدتقی خوانساری، شیخ محمدحسین کاشیف الغطا، سید محمدحسین بروجردی، شیخ محمدحسین اصفهانی، حاج آقا حسین قمی، سید صدرالدین صدر، آقا یاءالدین عراقی، سید حسن مدرس، سید عبدالحسین شرف الدین، سید محسن امین، شیخ محمدحسین آقابزرگ تهرانی، سید احمد خوانساری، شیخ محمدعلی شاه آبادی، سید ابوالقاسم کاشانی و ... (ر.ک: همان، ص 121 - 140) برخی از آثار علمی ایشان نیز عبارتند از: **کفایة الاصول**؛ **رر الفوائد** (حاشیه جدید بر رسائل)، **حاشیة کتاب المکاسب**، **حاشیة علی أسفار صدر المتألّهین**، **رسالة فی المشتق**، **رسالة فی الوقف**، **القضاء و الشهادات**، **روح الحیة فی تلخیص نجات العباد**، **تکملة التبصرة**، **ذخيرة العباد فی يوم المعاد** و ... (ر.ک: همان، ص 326 - 330)
7. تعبیر «اعلای کلمه ملت» در نامه ای که میرزای شیرازی پس از الغای رسمی قرارداد تنباکو (رزئی)، به ناصرالدین شاه نوشت، ذکر شده است. (ر.ک: حسن اصفهانی کربلایی: **تاریخ دخانیه**، ص 207)
8. برخی تحلیل گران، حوادث نهضت تحریم و رخدادهای متأثر از آن را در قالب تعامل رهبران و بازرگانان و نیازمندی این دو گروه به یک دیگر تحلیل می کنند: «علما به بازرگانان نیازمند بودند؛ زیرا از آن ها خمس و سهم امام دریافت می کردند. از سوی دیگر بازرگانان متکی به علما بودند؛ زیرا علما بانفوذترین پشتیبان آنان در برابر دولت به شمار می رفتند»؛ در نتیجه در اوایل قرن چهاردهم هجری که با عقد قراردادهای متعدد دولت با بیگانگان، منافع طبقه متوسط اجتماعی به ویژه بازرگانان و کاسبان خرده پا» به خطر افتاد، این مسأله به معنای از دست رفتن منافع حوزه های علمیه بود؛ به همین جهت، علما جهت تداوم رواج شریعت، فتوای تحریم صادر کرده، بعد از آن نیز یا در تأسیس شرکتهایی چون شرکت اسلامیة نقش اساسی ایفا کردند و یا (دست کم) از این اقدامات حمایت نمودند. (عبدالهادی حائری: **تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق**، ص 129 - 131) صرف نظر از آن که این گونه تحلیل ها (به یژه با توجه به عدم ارائه هیچ شاهد و مدرکی بر مدعا) بر روش ساختارگرایی در تفسیر وقایع تاریخی استوار است (که مورخ اغلب بافته های ذهنی خود را بر جهان گذشته تحمیل می کند)، قراین و شواهد بسیار از جمله آن چه عالمان دینی خود در احکام صادره، تأییدیه ها و تقریظ ها نگاشته اند، حکایت گر آن است که تحریم تنباکو از سوی فقیهان و همکاری آنان در تأسیس شرکت اسلامیة و ... به انگیزه رفع و



دفع سلطه کافران از مسلمانان بوده است؛ زیرا از مسائل و احکام مسلم اسلامی، حرمت وقوع مسلمانان تحت هر نوع سلطه غیر مسلمانان است؛ به همین دلیل حساسیت آن‌ها به دولت عثمانی کم‌تر از دولت دیگر بوده است؛ چراکه حکومت عثمانی گرچه پیرو مذهب شیعه نبود، اما در هر صورت، حکومتی اسلامی داشت؛ به عنوان نمونه می‌توان تلگرافی را که آخوند خراسانی در زمان اشغال ایران به وسیله انگلیس و روس و اشغال لیبی به وسیله ایتالیا به پادشاه عثمانی فرستاد و در آن، خواستار کمک، جهت دفاع از ایران و سایر نقاط مسلمان نشین در مقابل کفار شد را مورد اشاره قرار داد. در این تلگراف آمده: «... به خاک پای پادشاه که حامل امانات مقدسه و خادم الحرمین الشریفین و خلیفه اسلام است، عرض اعلام می‌داریم که دریغ نفرمایید از دادن لواء الحمد نبوی به مسلمانان که از اقطار عالم برای دفاع جمع خواهند شد. زمان محافظه سیاست اروپا گذشت و استرحام می‌شود که مقتضای شریعت و شأن خلافت، فرمان فرمایید». (آقاجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 119 و 120).

**9.** موسی نجفی: **اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی**، ص 45. جهت آگاهی از تفصیل مسائل مربوط به شرکت اسلامی، ر. ک: همان، ص 31 - 67.

**10.** محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 287 و 288.

**11.** همان، ص 288 و 289.

**12.** همان، ص 289. صحت برخی تلگراف‌ها و نوشته‌های دیگر که به آخوند خراسانی و مراجع تقلید بن‌دوره نسبت داده شده، محل تأمل است. در ماه جمادی الثانی سال 1321 - زمانی که عرصه برای استمرار صدارت میرزا علی اصغر امین السلطان، تنگ شده بود - نوشته‌ای منسوب به چهار مرجع بزرگ نجف: ملا محمد یشریپانی، آخوند خراسانی، مرحوم مامقانی و میرزا حسین تهرانی، منتشر شد که هنر تمجید از مظفرالدین شاه، امین السلطان اتابک را مرتد، و اطاعت کنندگان از اوامر و نواهی او را از محشورشندگان «در زمره انصار یزید بن معاویه» دانستند. (ر. ک: احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 32 و 33) این نوشته - چنان که کسروی می‌نویسد - ساختگی است؛ زیرا صرف نظر از عامیانه بودن برخی عبارات آن، حکم به کفر و ارتداد یک فرد، در صورتی است که شرائط آن احراز و یقینی شده باشد که امری بسیار مشکل است؛ در نتیجه، صدور حکم ارتداد از سوی مجتهدان بلندپایه درباره امین السلطان که به رغم داشتن فسادهای متعدد، به ظاهر فردی مسلمان بود، قابل پذیرش نیست؛ گرچه صدور چنین احکامی از سوی برخی طلاب مبتدی غیر آشنا با موازین دقیق شرعی، می‌تواند صحت داشته باشد. از سوی دیگر، نکته‌ای که کسروی در این خصوص ذکر می‌کند، قابل توجه است. او با رد دعای ناظم الاسلام که یکی از علل کنار رفتن اتابک را انتشار نوشته مذکور می‌داند، می‌نویسد: «تاریخ نوشته (21 جمادی الثانی)، چند روز پیش از برافتادن اتابک (امین السلطان) است، و این نشدنی است که یک نوشته در چند روز در نجف نوشته شود و در استانبول یا در شهر دیگری پیکره‌ها (عکس‌ها) از آن برداشته گردد و به تهران بیاید و به دست مردم بیفتد و نتیجه دهد. بی‌گمان، این، پس از رفتن اتابک به تهران رسیده؛ ولی گفت و گو از «تکفیر» اتابک که دشمنانش پراکنده بودند، از پیش از آن در میان بود و علمای نجف نیز بیزاری از او می‌نمودند و این است که در برابر این نوشته ساخته هم خاموشی گزیده‌اند». (همان، ص 33)

همچنین آقای عبدالهادی حایری در کتاب **تشیع و مشروطیت** می‌نویسد: «دشمنی علما با مظفرالدین شاه به اندازه‌ای رسید که مجتهد معروف؛ فاضل شریبانی، او را سگ نامید». در ادامه، این مطلب ذکر شده است که عالمان نجف در اوایل سال 1320 «برای اصلاح فساد اداری ... درخواست تأسیس یک مجلس نمایندگی کرده بودند». (عبدالهادی حایری: **تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق**، ص 103) مستند هر دو مطلب، دو نوشته از نویسندگان غیر ایرانی (خانم کدی) است. مشخص نیست چه سند و مدرکی بوده که فقط این فرد خارجی به آن دست یافته است و در هیچ جای دیگر، از آن اثری به دست نیامده، تا آقای حایری به آن ارجاع دهد.

**13.** قضیه مسیو نوز، یکی از جرقه‌های نهضت مشروطه شمرده می‌شود.

**14** به دلیل آن که مظفرالدین شاه در خارج کشور به سر می برد، اداره امور در این زمان به محمدعلی میرزا سپرده شده بود.

**15**. محمد مهدی شریف کاشانی: **واقعات اتفاقیه در روزگار**، ص 24 و 25.

**16**. محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش اول، ص 358. یحیی دولت آبادی در کتاب غیر قابل اعتمادش، همه درخواست های عالمان را شخصی دانسته، بنای عدالتخانه را از خواست های می داند که او آن را افزوده است. (یحیی دولت آبادی: **حیات یحیی**، ج 2، ص 31 و 32) با توجه به آن که انگیزه اصلی عالمان از مهاجرت - چنان که ذکر شد - عدالت خواهی بوده، و نیز علت مهاجرت بعدی را عملی نشدن افتتاح عدالتخانه پدید آورد، نادرستی این ادعا روشن می شود. ناظم الاسلام کرمانی از یک طرف، به دنبال ذکر ادعای دولت آبادی آن را می پذیرد و از سوی دیگر می نویسد: «نگارنده، قبل از این واقعه (مهاجرت) کراراً خدمت آقای طباطبایی رسیده و ایشان مقصود خود (افتتاح عدالتخانه) را اظهار می فرمودند. حتی آن که در آن شبی که آقایان از مسجد شاه رانده شده و در خانه آقای طباطبایی جمع شده بودند، جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبایی استعلام نمود که تکلیف چیست، جنابش فرمود: مقصودی که داشتیم جلو می اندازیم و نیز اشخاصی که دور آقایان را در معنا داشتند، مقصودی جز این نداشتند؛ سپس این نویسنده برای جمع بین این دو مطلب، به توجیه غیر قابل قبولی دست می زند: «جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر به این قسم می شود که در عریضه ای که آقایان توسط سفیر عثمانی به شاه عرض کرده بودند، این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی، نسیان آقایان را متذکر شده و آنان را متذکر نمود که بنویسند». (محمد ناظم الاسلام کرمانی، **تاریخ بیداری ایرانیان**، ص 359) چگونه می توان پذیرفت، عالمان مهاجر که علت مهاجرت آن ها عدم تشکیل عدالتخانه بود، هنگام طرح خواسته های خود برای پایان دادن به تحصن، دغدغه اصلی خود را فراموش کنند؟

**17**. همان، ص 549 و 550. یت الله سید محمد کاظم یزدی نیز در دو نامه جداگانه به تهران در تاریخ پنجم جمادی الثانی، خطاب به میرزا ابوتراب شهیدی و شیخ روح الله قزوینی (دو تن از عالمان غیر مهاجر) از اطلاع خود بر «گرفتاری ها و اهانات ... بر حضرات آقایان عظام» خبر داده، می نویسد: جمعی «در این قضایا این جانب را به بعضی اقدامات تکلیف می نمایند»؛ ولی «چون مبنای امورات بر اتقان و تثبت است و ملی التحقیق از کم و کیف این قضایا مستحضر نیستم، اقدامی ننموده، بر امثال آن جناب که مورد وثوق و اطمینان و حاضر و بصیر می باشید، در مثل این قضایا که (برفرض صدق و واقعیت آن) ضررش بر نوع هل اسلام وارد است، مناسب، بلکه لازم است که فوراً بعد از تحقیق، اطلاع بدهید که از باب آن داخل شده، عن بصیره اقدام داشته باشم». این فقیه بلند مرتبه تأکید می کند: «... چرا در مثل این قضایا که ضرر آن بر نوع وارد و از امور مهمه است، تاکنون يك کلمه نرسیده باشد؛ البته زوایای مطلب را فوراً مرقوم و از حقیقت مطلب مستحضر دارید؛ بلکه طریقی علاج آن را هم که به نظران می رسد، مرقوم دارید». (علی ابوالحسنی، **جزوه آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، پرچمدار عرصه جهاد و اجتهاد**، ص 7 و 8.

**18**. محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ج 1، ص 129 - 131.

**19**. برای آگاهی تفصیلی از وقایع يك ماهه در سفارت انگلیس، ر.ک: رسول جعفریان: **بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت ایران**، ص 105 - 299.

**20**. ابتدا در تاریخ چهارم جمادی الثانی پس از عزل عین الدوله و انتخاب میرزا نصرالله مشیرالملک به صدارت، فرمان از سوی مظفرالدین شاه صادر می شود. عدم ذکر «مجلس شورا» سبب صدور نوشته تکمیلی در دو روز بعد می شود؛ با چوین در این تکمله، مجلس شورا به اسلامیت مقید شده و از نظرگاه برخی، «شاید بعضی به اغراض شخصیه یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آن وقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می کند» و از سوی دیگر، «طایفه یهود و آرامنه و مجوس باید منتخب خود را به این مجلس

بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آن‌ها نمی‌سازد»، پس «مناسب لفظ ملی است» به جای اسلامی؛ نتیجه آن که در هیجدهم جمادی الثانی دستخط سومی با ذکر پسوند ملی به دنبال مجلس شورا، صادر شد؛ «ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند». ر. ک: محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش اول، ص 551 - 572.

**21.** آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 23 - 25.

**22.** محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 66 و 67.

**23.** این سؤال قابل طرح است که آخوند چرا با این تأخیر به تأیید مجلس اقدام کرده است. یکی از نامه‌های که آخوند خراسانی بعدها (در زمان استبداد صغیر) برای محمدعلی شاه نوشته، پاسخگوی این پرسش است. این مرجع تقلید مشروطه خواه در قسمتی از این نامه تفصیلی، به دنبال ارائه گزارشی از عالیت‌های اصلاح طلبی عالمان نجف در زمان مظفرالدین شاه می‌نویسد: «تا آن که مقدمات مشروطیت به میان آمد عموم علما و قاطبه ملت بر آن مطبق و شاهنشاه رضوان جایگاه هم مرحمت نمود و از اغلب بلاد حتی کسانی هم که فعلاً سالک سبیل خلافت، کتباً و تلگرافاً از ماها امضا خواستند با این که اجمالاً فواید و محسناتش معلوم بود، معزها به رعایت آن که مبدا متضمن مزاحم و محذوراتی باشد، **در مقام فحص از خصوصیات آن برآمدیم. بعد از تأمل کامل** دیدیم مبانی و اصول صحیح آن از شرع قویم اسلام مأخوذ است و با رعایت تطبیق نظامنامه که راجع به شرعیات است بر قوانین نرعیه و ایشتمال هیأت مجلس شورای اسلامی بر عده ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آرای مآدره، صحت و مشروعیت آن بی شبهه و اشکال...» (همان، ص 289) مقصود آخوند از «کسانی که فعلاً سالک سبیل خلافت»، شیخ فضل الله نوری است. مجتهد نوری در تحصن اعتراضی عبدالعظیم، طی سخنانی در مقام بیان عدم مخالفت خود با اساس مشروطه می‌گوید: «...ایها الناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم؛ بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم؛ زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند، هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم. از خود آن آقایان می‌توانید این مطلب را جویا شوید». (محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ص 245)

**24.** آقا نجفی قوچانی: **سیاحت شرق و غرب**، ص 221 و 222.

**25.** آقای عبدالحسین مجیدکفایی که خود حفید مرحوم آخوند اسپت می‌نویسد: «آخوند ابتدا از در بیعت محمدعلی شاه برآمد و توسط نماینده مخصوص خود، سید محسن، اندرزه‌های دهگانه مشهوری را برای محمدعلی شاه ارسال داشت و شاه جوان قاجار را در آغاز سلطنت، پندهای نیکو بداد. ترجمه عربی آن اندرزنامه‌ها بعدها در مجله 2 ص 119 مجله العرفان که در نجف منتشر می‌شد (سال 1328 هجری برابر 1910 میلادی (در زمان حیات آخوند)) چاپ گردید. متأسفانه متن فارسی آن را ما در دست نداریم؛ اما مؤلف کتاب **المصلح المجاهد** متن عربی اندرزنامه آخوند را در کتاب خود چنین درج کرده است.». سپس متن عربی و در ادامه ترجمه آن را می‌آورد. (عبدالحسین مجیدکفایی: **مرگی در نور**، ص 176 - 182) از سوی دیگر، طبق برخی اسناد دیگر، آخوند این اندرزهای ده گانه را برای احمدشاه قاجار در اوایل حکومتش نوشته است: در قسمتی از مجله «الغری» (از مجلات فارسی زبان حوزه نجف که در سال 1328 منتشر می‌شد) به تناسب مطلب، از «لایحه ارشادیه تبریکیه» که آخوند برای احمدشاه فرستاده، سخن به میان آمده است: «... و کلیه صلاح و فلاح سلطنت اسلامی را در ضمن موادی چند، درج و اخطار فرموده اند. بدین مطلب (مطالعه و تذکر تاریخ گذشتگان) به عبارتی مختصر اشاره شده، در ماده هشتم و نهم می‌فرمایند...». در ادامه، محتوای اندرز هشتم و نهم از اندرزهای دهگانه، عنوان می‌شود. (ر.ک: مجله الغری، مندرج در موسی نجفی: **حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران**، ص 264 و 265).

**26.** برای آگاهی بیش تر از محتوا و شرح اندرزنامه، ر.ک: مظفر نامدار: **رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و**

جنبش های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر، ص 157 - 174 و 191 - 195.

[27](#). هاشم محیط مافی: **مقدمات مشروطیت**، ص 161; مصطفی رحیمی: **قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی**، ص 79.

[28](#). احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 293.

[29](#). همان، ص 293 و 294.

[30](#). همان، ص 317.

[31](#). همان، ص 370 - 373.

[32](#). همان، ص 373.

[33](#). همان، ص 375.

[34](#). همان، ص 411 و 412 تلگراف را متحصّنان عبدالعظیم با مقدّمه و مؤخّره ای از شیخ فضل الله نشر دادند. شیخ در مقدمه می نویسد: «... از خطّ عراق عرب به امضای آن دو بزرگوار رسید و فی الوقت نزد جناب اجل رئیس فرستاده شده و بعد هر چه مطالبه و مراقبه کردیم، نه جوابی از این تلگراف عرضه داشتند و نه در مجلس موضوع مذاکره قرار دادند». در مؤخّره می آورد: «این دو حجت الاسلام... چنین صور فرموده اند که فصل دائر بر نظارت و مراقبه هیأت نوعیه از عدول مجتهدین در هر عصر، به همان نهج مطبوع در صفحه مخصوصه که ملاحظه فرموده اند، قبول مجلس و درج نظامنامه شده است». در پایان جهت اطمینان بخش بودن سند تلگراف می نویسد: «اگر چه صورت تلگراف مطابق تاریخ و امضای تلگرافخانه محفوظ است؛ لی از حسن اتفاق، رغباً لمن ینکره امروز که دهم شهر جمادی الثانیه است، این صورت مزبوره در صفحه ای که مطرز به خطّ حجتین آیتین و مشرف به عین خاتم شریف ایشان است، توسط پست مقرر واصل شد. هر کس بخواهد، زیارت می تواند نمود و عکس او هم منتشر خواهد شد». (محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ص 237 و 238) با توجه بدان چه ذکر شد، عدم صحت تلگرافی مغایر با تلگراف مذکور روشن می شود. روزنامه حبل المتین کلکنه در تاریخ نهم جمادی الاول، خبری را با عنوان «مکتوب از نجف اشرف» ذکر کرده است. در این روزنامه، چنین عنوان شده است که چند نفر از طلاب تهران در تلگرافی به آخوند، از ایشان خواسته اند اصل پیشنهادی شیخ فضل الله نوری را تأیید و امضا کند. طبق نوشته این روزنامه، آخوند در پاسخ از این درخواست «خیلی برآشفتنند که این چه بیهودگی است... شرافت این مجلس، همان مساوات است که از احکام محکم قرآنی و اسلام شناخته می شود». (جلال الدین مؤید الاسلام: حبل المتین، سیال 14، نهم جمادی الاول 1325، ص 21؛ به نقل از مهدی انصاری: **شیخ فضل الله نوری و مشروطیت**، ص 247)

[35](#). احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 376.

[36](#). آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 25; احمد کسروی، **تاریخ مشروطه ایران**، ص 382.

[37](#). احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 382.

[38](#). آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 26 و 27.

[39](#). همان، ص 29 - 31.

**40.** جلال الدین مؤیدالاسلام: **روزنامه حبل المتین**، شماره 105، بیست و دوم رجب 1325؛ به نقل از عبدالحسین مجیدکفایی: **مرگی در نور**، ص 209 - 212. به دلیل جعل و سانسور برخی تلگراف های آخوند خراسانی و دو فقیه بلند مرتبه مشروطه خواه نجف، نه می توان به همه تلگراف ها یا نامه های منتسب به آن ها یقین داشت و نه اطمینان به نشر و پخش هر آن چه آن ها ارسال کرده بودند. کذب یکی از تلگراف های منسوب به آخوند، پیش تر ذکر شد. در یکی دیگر از تلگراف های منسوب به مراجع ثلاثه که در اواخر سال 1325 (بعد از واقعه میدان توپخانه) منتشر شد، چنین آمده است: «نوری، چون بخل به آسایش و مفسد است، تصرفش در امور حرام است»؛ چنان که کسروی می نویسد، از این تلگراف، در مرکز اسناد یا مجلس، اثری به دست نیامده است. (احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 528) اساساً صدور حکمی این چنین، از سوی يك مجتهد در مورد مجتهد دیگری که به دلیل شناخت متغایر، عملکرد دیگری دارد، قابل تأمل و در موضع انکار است. جهت تفصیل بحث در این خصوص ر.ک: مهدی انصاری: **شیخ فضل الله نوری و مشروطیت**، ص 309 - 315.

**41.** برخلاف مراجع ثلاثه، سید کاظم یزدی که به لحاظ مقلدان (دست کم در عراق) پرنفوذتر از سه مجتهد بلند پایه دیگر بوده است، در زمان پست نشینی مخالفان مشروطه، حمایت خود را از اهداف آنان اعلام می دارد. در نامه ای که به ملا محمد آملی در بیست و سوم جمادی الاول نگاشته، چنین می آورد: «در این حوادث واقعه و فتن مستحده، ناچار سکوت را اصلح می دانسته، مداخله در این قسم از امور که مستتبع بعض لوازم است، برخود روا نداشتیم؛ ولی از تواتر ناملایمات و اصغای نشر کفر و زندقه و الحاد در سواد اعظم ایران، به قدری ملول و متأثر شده که لابد شدم دیگر بر حسب وقت آن چه تکلیف الهی است، ادا نمایم... امید است از اثر اهتمامات عالیه در مقام دفع کفریات شایعه برآمده، منشأ آن نه حریت موهومه و بعض روزنامجات ملعونه و مکاتیب خبیثه است، به طور اصلح و انسب جلوگیری بشود که به تدریج سد ابواب طعن را بر رؤسای ملت نموده، عقاید عامه مسلمین محفوظ ماند». (محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ص 255 و 256) این فقیه بلند مقام، در نامه دیگری به سید حسین قمی، آن عصر را «مصدق آیه شریفه ظهر الفیساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس»، می داند. «عمده ناملایمات» از دیدگاه وی به سبب «تجری بی دازه مبدعین و ملحدین و اشاعه کفریات و زندقه که ناشی از گمان حریت قلم و لسان است»، بوده است. (همان، ص 304 و 305)

**42.** هما رضوانی: **لوايح آقا شیخ فضل الله نوری**، ص 47 و 48.

**43.** محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ص 363 - 366.

**44.** احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 456.

**45.** حسن الاسدی: **ثورة النجف علی الانگلیز**، ص 49؛ به نقل از موسی نجفی: **حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران**، ص 68.

**46.** همان، ص 53 - 55؛ به نقل از موسی نجفی: **حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران**، ص 71 - 73.

**47.** علی الخاقانی: **شعراء الغری**، ج 10، ص 88.

**48.** حسن الاسدی: **ثورة النجف علی الانگلیز**، ص 59.

**49.** آقانجفی قوچانی: **سیاحت شرق و غرب**، ص 278.

**50.** همو: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 12.

51. به طور کلی می توان فقیهان مقیم عراق در زمان مشروطه را که بیش تر ساکن نجف بودند، بر اساس علمیت و موقعیت اجتماعی به چهار دسته تقسیم کرد: 1. مراجع تقلید: آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی، 2. مجتهدانی که به حاظ علمی یا سنی یا موقعیت اجتماعی در رتبه بعد قرار داشتند و هیچ یک، از شاگردان چهار مرجع پیش گفته نبودند؛ سید اسماعیل صدر، میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ الشریعه اصفهانی و برخی دیگر که چندان مشهور نبودند؛ مانند سید علی داماد، شیخ محمد حسین قمشه ای، سید مصطفی کاشانی و...؛ 3. اصحاب و شاگردان بلند مرتبه آخوند: میرزا محمد حسین نایینی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد اسماعیل محلاتی و... به نظر می رسد افرادی همچون شیخ عبدالکریم حائری و عبدالهادی شلیله بغدادی نیز که یا بهره علمی کمی از آخوند برده بودند یا اساساً از شاگردان آخوند نبودند، در این رده جای گیرند؛ 4. شاگردان سطح دو آخوند همانند آقا ضیاء الدین عراقی، شیخ مهدی مازندرانی، سید محمد حسین طباطبایی بروجردی، سید جمال الدین گلپایگانی، شیخ احمد و شیخ محمد حسین کاشف لفظا، سید محمد علی هبه الدین شهرستانی، سید حسن نجفی قوچانی و... البته این افراد در یک سطح نبودند و با مسامحه در یک گروه ذکر شدند. افرادی از دو گروه اخیر و شاید بیش تر آن ها، غیر از خوند خراسانی، از دیگر مجتهدان دو رده اول نیز بهره های علمی برده بودند. جهت اطلاع از شرح حال مختصر اشخاص سه گروه اول و برخی افراد گروه چهارم، مراجعه به مجلدات مختلف کتاب **نقباء البشر فی القرن الرابع عشر** و همچنین مجلدات کتاب **وزین اعیان الشیعه** مفید خواهد بود، همچنین برای دانستن اسامی سید و ده نفر از شاگردان آخوند خراسانی، ر. ک: عبدالحسین مجید کفایی مرگی در نور (زندگانی آخوند خراسانی)، ص 129 - 140.

52. رباره اختلاف عالمان نجف، نکته قابل توجه این است که به رغم جو ملتهب نجف در اوایل مشروطه، یکی از مسائلی که سبب تلطیف فضا می شد، تقوای عالمان و مراجع بزرگ از جمله آخوند خراسانی بود. در این خصوص ذکر یک نمونه تاریخی مفید است: آیت الله سید هبه الدین شهرستانی نقل کرده است که یک روز در منزل آخوند خراسانی در نجف اشرف بودم و در محضر وی نشسته بودم هنگامی که انقلاب مشروطه در ایران آغاز شده بود. در آن روز شخصی وارد خانه آخوند خراسانی شد و به او گفت: من از سید کاظم یزدی تقلید می کنم و می خواهم با فلان شخص، معامله ای را انجام دهم. پس برای آن شخص، مهر و امضا و اجازه سید کاظم یزدی (جهت انجام معامله به صورت شرعی) را آوردم؛ ما چون آن شخص از شما (آخوند خراسانی) تقلید می کند، (با اجازه سید کاظم یزدی) موافقت نکرد و گفت که باید برای من اجازه آخوند را بیاوری... در این هنگام استاد ما آخوند خراسانی کلام آن شخص را قطع نموده، گفت: برو و از زبان من به آن شخص بگو که آخوند می گوید: اگر واقعاً تو مقلد من هستی، بر تو واجب است که مهر و امضای سید کاظم یزدی را بر سر خود (بر چشم خود) بگذاری و فوراً اطاعت او را بکنی». (علی محمد علی دجیل، نجفیات، ص 21؛ به نقل از موسی نجفی: **حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران**، ص 97 و 98).

53. آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 31.

54. همان، ص 32 - 36. آقانجفی قوچانی این دو تلگراف را مربوط به زمان بعد از به توپ بسته شدن مجلس ذکر می کند؛ ولی شواهد، نشان دهنده خلاف این مطلب است.

55. همان، ص 36 - 38.

56. حسن الاسدی: **ثورة النجف علی الانگلیز**، ص 59 و 60.

57. محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 187 و 188.

58. آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 40؛ محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 353؛ احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 730؛ البته نوشته ناظم الاسلام با دو نوشتار دیگر کمی متفاوت است.

59. محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 232 و 233.

60. آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 42 - 56.

61. همان، ص 41.

62. محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 351.

63. همان، ص 352 و 353. آقا نجفی قوچانی در کتاب **حیات الاسلام (برگی از تاریخ معاصر)**، بعد از ذکر پرسش و پاسخ مذکور می نویسد: «همین حکم را بعضی از طلاب خواستند به امضای آقا سید محمدکاظم یزدی برسانند، فوراً به اداره پلیس خبر داده شد که جمعی از بابی ها آمده آقا را بکشند. لابلاب خائناً متعجباً برگشتند. تا دو سه روز پلیس در خانه نشسته بود، دید که بابی نمی بیند، برخاست و رفت». (آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 56 و 57) آقا نجفی قوچانی به دلیل آن که از شاگردان آخوند خراسانی و مشروطه خواه بود، درباره مشروعه خواهان، از جمله مرحوم سید محمدکاظم یزدی، داوری های مخدوشی در کتاب **حیات الاسلام** دارد. وی در کتاب **سیاحت شریق** نیز درباره آقا نجفی، شیخ محمدعلی و حاج آقا نورالله اصفهانی (ر. ک: ص 101 - 103) مرحوم محمدباقر مجتهد اصطهباناتی که در زمان مشروطه به دست افراد مستبد معروف، قوام الملک شیرازی به شهادت رسید (ر. ک: ص 209 - 214 و 225 - 228) و درباره سید یزدی (ر. ک: ص 201، 261، 315 و 323) مطالب تند و غیر اخلاقی دارد. مرحوم یزدی - با توجه به برخی تلگراف ها و نامه هایی که از وی در صفحات پیشین ذکر شد - گر چه به اصلاح امور جامعه اسلامی اهتمام داشته، اما در اتخاذ نوع برخورد پخته و صحیح با حوادث و رویدادها، متانت و احتیاط را از دست نمی داد. نخست در مقام تحصیل اطلاع دقیق و کامل از جوانب وقایع برمی آمد؛ سپس در صحیح ترین راه و پخته ترین نوع برخورد با آن ها تأمل می کرد، و در نهایت پس از اتخاذ تصمیم به اقدام قاطع دست می زد. (برای توضیح بیش تر ر. ک: علی ابوالحسنی. **جزوه آیت الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی**،... ص 5 - 9) به نظر می رسد به دلیل آن که سید یزدی، مشروطه را جریان انحرافی می دید، به هیچ وجه بر خود جایز نمی دانست که از آن حمایت کند و با توجه به آن که جنگ جویان تبریز به سبب بازگرداندن نظام مشروطه می جنگیدند، وی نمی توانست حکمی دهد که به برپایی مجدد مشروطه بینجامد؛ گر چه به طور مسلم، او نیز همانند دیگر عالمان، از کشته شدن مردم به وسیله نیروهای دولتی رنج می برد.

64. محمدحسین نائینی: **تنبيه الامّة و تنزيه الملّه**، ص 74 و 75. جهت آگاهی از نظر آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه ر. ک: به ضمیمه 1 در انتهای مقاله.

65. محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 365 - 372.

66. اسماعیل رضوانی: **انقلاب مشروطیت ایران**، ص 56.

67. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: **تاریخ تحولات سیاسی ایران**، ص 285 - 289.

68. همان.

69. آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 65.

70. همو: **سیاحت شرق و غرب**، ص 281 و 282.

71. همو: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 66.

72. همان، ص 67 و 68؛ محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 534 و

.535

[73](#). محمد ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، بخش دوم، ص 535.

[74](#). «(مرحوم) نایینی با نگرانی به (آخوند) خراسانی گفت: «خبرهای ناگواری که درباره مجتهد نوری می رسد، نشانه آن است که زندگی او در خطر است...». خراسانی تلگرافی به تهران فرستاد تا جان نوری را از مرگ برهاند؛ ولی دیگر دیر بود و نوری به دار آویخته شده بود». (عبدالهادی حائری **تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق**، ص 200؛ به نقل از برادر مرحوم نایینی) از مرحوم آقازاده (فرزند آخوند) نیز نقل شده است که آخوند خراسانی، نخستین تلگراف خود را بعد از فتح تهران، درباره حفظ جان شیخ فرستاد؛ ولی آن تلگراف پنهان نگاه داشته شد. (به نقل از آقای علی ابوالحسنی)

[75](#). موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: **تاریخ تحولات سیاسی ایران**، ص 285 - 289.

[76](#). ر.ک: همان، ص 293.

[77](#). همان، ص 292 و 293.

[78](#). همان، ص 299 - 303.

[79](#). همان، ص 306 - 308.

[80](#). همان، ص 310 - 312.

[81](#). آقانجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 115. از نوشته های برخی نویسندگان چنین برمی آید که آخوند در مشروطه دوم به دلیل وجود انحراف ها و کارشکنی ها، دست از حمایت از مشروطه برداشته و دیدگاهش در قبال مشروطه همانند دیدگاه شیخ فضل الله نوری شده بود؛ ولی وجود تلگراف هایی نظیر آن چه ذکر شد، خلاف این مطلب را ثابت می کند.

[82](#). همان ص 126 - 130. ظاهراً علت عدم همراهی سید را باید وقایع جمادی الثانی 1327 دانست. در آن زمان نیز هدف عمده هجرت علما، دفاع از ایران در مقابل روس عنوان شد؛ ولی فتح تهران به وسیله مشروطه خواهان و با آن که قوای روس از ایران خارج نشده بودند، سبب توقف حرکت شد. این مسأله با نظر داشتن بدبینی سید به مشروطه که بعد از دار زدن مجتهد نوری و ترور بهبهانی شدت یافته بود، زمینه های عدم همراهی عملی این مجتهد بلند پایه را در حادثه مشابه در سال 1329 فراهم ساخت. با این همه پس از رسیدن خبر اولتیماتوم روس به ایران در سیزدهم ذی الحجه، سید یزدی در نوشتن اعلامیه ای به احمد شاه در روز بعد، خراسانی، مازندرانی و شیخ الشریعه اصفهانی را یاری می رساند. این اعلامیه افزون بر دعوت به مقاومت در برابر فشار روس، آمادگی علما را جهت جهاد بیان می کند. (ر.ک: به: محمد ترکمان: **اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران**، ص 180 و 181) به دنبال شغال ایران به وسیله روس و انگلیس و اشغال لیبی به وسیله ایتالیا، سید، حکم جهاد صادر می کند. (ر.ک: عبدالله فیاض: **الثورة العراقية الکبری**، ص 117 و 118) مرحوم یزدی، سرانجام با هجوم وحشیانه روس ها به تبریز و کشتار فراوان مردم در محرم 1330، اعلان کرد به اجتماع علما که برای تصمیم گیری مسائل ایران در کاظمین تشکیل یافته بود، می پیوندد. (ر.ک: سید حسن نظام الدین زاده: **هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران**، ص 84 - 85) آقانجفی قوچانی، در این قسمت نیز نتوانسته دآوری های جناحی خود را پوشیده نگاه دارد و در مورد علت مرگ آخوند پس از ذکر حتمال مسمومیت وی، احتمال دیگری را مطرح می کند، و آن این که چون عدم همراهی سید یزدی در حرکت علما، سبب تقویت حضور روس در ایران می شد، «از این رو نقل شده، چند شبی حضرت آیت الله (خراسانی) سحرها قرآن به سر می گرفت و مرگ خود را از خدا می خواست». (آقانجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 131)



83. ر.ك: عبدالحسين مجيدكفایي: **مرگی در نور (زندگانی آخوند خراسانی)**، ص 278 - 294.

84. محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات،... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ج 1، ص 246.

85. احمد کسروی: **تاریخ مشروطه ایران**، ص 382.

86. آقا نجفی قوچانی: **برگی از تاریخ معاصر**، ص 26 و 27.

87. هما رضوانی: **لوايح شیخ فضل الله نوری**، ص 36 و 37.

88. محمدحسین بن علی اکبر تبریزی: **کشف المراد من المشروطة و الاستبداد**، مندرج در: غلامحسین زرگری نژاد: **رسائل مشروطیت**، ص 120.

89. محمد ترکمان: **مکتوبات، اعلامیه ها... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل الله نوری در مشروطیت**، ج 2، ص 214. (گفت و گوی سید طباطبایی با شیخ فضل الله نوری در تحصن عبدالعظیم)

90. همان. (سخنان شیخ در پاسخ سید طباطبایی). از تلگراف و نامه سید محمدکاظم یزدی به دو عالم متحصن در عبدالعظیم که پیش تر ذکر شد، به دست می آید که بر این اساس با مشروطه مخالفت می کرد.

91. چنان که از سخنان منسوب به ملا قربانعلی زنجانی به دست می آید. ر.ك: ابوالفضل شکوری: **خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران**، ص 152.

92. در تهران، تبریز و گیلان که نفوذ غرب گرایان بیش تر بود، در مقایسه با شهرهایی که یا نمودی از این طیف نبود مانند اصفهان و یا نمود اندکی داشت و کنترل می شد همانند نجف، مخالفت عالمان نیز بیش تر بوده است؛ همچنین وجود هرج و مرج ها و مفسده های اشرار که تا حدودی از حوادث مشروطه متأثر بود، اسباب مخالفت یا دلسردی برخی فقیهان را فراهم آورد.

93. عالمان نجف به دلیل دوری از وقایع ایران (به ویژه تهران) ناگزیر بودند اطلاعات مربوطه را از طریق نامه ها و تلگراف ها اخذ کنند. طبیعی است که اعتماد آن ها به هر فردی که گرایش سیاسی خاصی داشت، سبب تأثیرپذیری از گرایش او می شد؛ چرا که آن فرد اگر هم صداقت داشت، مسائل را از نگاه خود تحلیل می کرد. شیخ ابراهیم زنجانی (حاکم شرع محکمه شیخ فضل الله نوری) در خاطرات خود، از اعتماد فراوان آخوند خراسانی به او سخن می راند. (ابراهیم زنجانی: **خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی**، ص 27) مجتهد نوری نیز در پاسخ از سؤالی درباره علت فتوای آخوند و دو عالم دیگر در مورد مشروطه، می گوید: «این آقایان از ایران دورند و حقیقت اوضاع را از نزدیک نمی بینند و نامه ها و تلگراف هایی که به ایشان می رسد، از طرف مشروطه خواهان است و دیگر مکاتیب را به نظر آقایان نمی رسانند». (محمدباقر گوهرخای (امجدالواعظین): **گوشه ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران**، ص 41 و 42) در مقابل، اسناد موجود نشان دهنده اعتماد سید یزدی به فقیهان و روحانیان مخالف مشروطه است. افزون بر تلگراف ها و نامه ای که از ایشان خطاب به ملا محمد آملی و سید حسین قمی (دو تن از متحصنان عبدالعظیم) ذکر شد، این فقیه بلند پایه در نامه ای دیگر به سید حسین قمی که ظاهراً در ماه صفر 1325 نوشته، می آورد: «کنون تکلیف فعلی اقتضا نموده، در خصوص مواد متجدد ده و قوانین مستحدثه که چندی است اخبار موحشه آن، انتظام امور غالبی را مبدل به انفصال نموده، چون داعی استحضار تام از مواقع و صدور آن به نحوی که موافق نظام و محصل مرام است، ندارم، استکشاف حال و استعلام وظیفه آن را از آن جناب نمایم». (علی دوانی: **نکاتی تاریخی از حیات شیخ شهید**، تندیس پایداری (یادنامه سالروز شیخ فضل الله نوری)، روزنامه رسالت، مرداد 1380، ص 17 و 16)

**94.** از مطالب رسائل، نامه‌ها، تلگراف‌ها و احکام صادره از سوی بیش تر عالمان مشروطه خواه به دست می‌آید که آنان مشروطه را نظامی خنثا که قابل تطبیق بر فرهنگ ایرانی - اسلامی است، دانسته و مفاصد غرب را زاییده مذهب غربیان بیان کرده‌اند، نه نظام سیاسی - اجتماعی آنان؛ اما اسناد و گزارش‌ها حکایت از آن دارد که میان مشروعه خواهان (دست کم) شیخ فضل الله نوری آگاهی دیگری از غرب داشت. اوراق و نشریاتی که در خارج کشور نشر می‌یافت و ارتباط به اسلام و ایران داشت، به وسیله یکی از آشنایان شیخ، تهیه شده و همراه با ترجمه آن قسمت که به زبان‌های غیر شرقی نوشته شده بود، به مجتهد نوری داده می‌شد. (علی ابوالحسنی: **آخرین آواز فو**، ص 115 و 116؛ نقل از مرحوم شیخ حسین لنگرانی) در نامه‌ای که یکی از شاگردان شیخ در اوایل مشروطه از فرانسه به او ارسال داشته، خیر از مصیاد «تمام اموال و اراضی و مستغلات و ابنیه و مدارس و صوامع و بایس و ادیره و غیرها که در تصرف قسد یسین و راهبان بود»، به وسیله حکومت فرانسه می‌دهد و (ناخودآگاه) شیخ را از ماهیت ضد دینی و سکولارانه غربی آگاه می‌کند. (علی ابوالحسنی: **دیده بان بیدار**، ص 27 - 29) نتیجه این اطلاعات در موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های او در زمان مشروطه ظاهر شد. در یکی از لوایح متخصصان که زیر نظر شیخ تدوین می‌شد، چنین آمده: «در این عصر ما فرقه‌هایی پیدا شده‌اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند. این فرق مستحدثه را بر حسب تفاوت اغراض، اسم‌های مختلف است: آنارشیزست، نیهلیزست، سوسیالیست، ناتورالیست...». (محمد ترکمان: **رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ فضل الله نوری**، ج 1، ص 265 و 266) شیخ در نامه‌ای به یکی از مجتهدان مازندران، «قوانین مجعوله» به وسیله مشروطه خواهان را برگرفته از «روح آزادی اروپا» بیان می‌کند. (همان، ص 165)

**95.** سادگی و زودباوری، احساساتی بودن، تزلزل و انفعال شخصیتی را می‌توان از جمله علل رویکرد به مشروطه یا مخالفت با آن درباره برخی فقیهان دانست. معدود عالمانی بوده‌اند که در ابتدا توقف و سپس مخالفت شدید با مشروطه کرده‌اند؛ اما در زمان استبداد صغیر، در حمایت از مشروطه و لزوم برقراری مجدد آن به فعالیت‌های جدی دست زده‌اند؛ همچنین برخی دیگر در ابتدا موافق مشروطه، در اوایل استبداد صغیر مخالف شدید و در اواخر این دوره، مجدداً به تأیید آن اقدام کردند. این مسأله در اختلاف موضع آخوند خراسانی و سید یزدی نیز تا حدودی تأثیرگذار بوده است؛ یعنی آن میزان دقت نظر و نددت احتیاطی که سید یزدی در امور اجتماعی داشته، آخوند نداشته است. به عنوان نمونه ر. ک: برخی تلگراف‌هایی که از سید یزدی در صفحات پیشین ذکر شد و نیز: آقاجفی قوچانی: **سیاحت شرق و غرب**، ص 323.

**96.** به عنوان نمونه یکی از انجمن‌های فعال دارای گرایش‌های سکولاریستی که در سال 1322 به صورت رسمی فعالیت خود را آغاز کرد، «انجمن یغ سلیمان خان میکده» بود. یکی از اهدافی که در این انجمن مطرح شد، عبارت بود از ارتباط با حوزه علمیه نجف تا با توجه به اهمیت آن حوزه، بهتر و سریع‌تر به اهداف خود برسند. در این جهت سید اسدالله خرقانی به نجف می‌رود و شروع به فعالیت می‌نماید. (مهدی ملکزاده: **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، کتاب دوم، ص 237 - 245).

**97.** در تحلیل اختلاف مواضع عالمان در مشروطه به ویژه اختلاف آخوند خراسانی و یاران و شاگردانش با مجتهد نوری و همراهانش، نظریه‌های دیگری نیز بیان شده است. ر. ک: ضمیمه 2 در انتهای مقاله.

**98.** موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: **تاریخ تحولات سیاسی ایران**، ص 293.

**99.** محمدحسین نائینی: **تنبیه الامّة و تنزیه الملّه**، ص 94 و 95؛ محلاتی نیز آزادی در غرب را به همین صورت تفسیر کرده است. ر. ک: محمد اسماعیل محلاتی: **اللّٰهالی المربوطة فوجوب المشروطه**، مندرج در: **رسائل مشروطیت**، ص 520.

**100.** همان، ص 100 و 101.

**101.** مطالعه برخی از کتاب‌های دکتر رضا داوری و دکتر محمد مددپور مانند **درباره غرب و درآمدی به**

### سیر تفکر معاصر در این جهت مفید است.

**102.** عبدالهادی حائری: **تشیع و مشروطیت**، ص 301 و 302. به نظر می‌رسد این نویسنده به بزرگ‌نمایی این مسأله پرداخته و رهبران مذهبی را افرادی که دارای اصالت فکری نبوده؛ بلکه صرفاً واسطه و بزار روشنفکران میان مردم بودند، معرفی کرده است. از نظر او، عالمان مشروطه خواه با استفاده از نوشته‌های نوگرایان لیبرال که به صورت مبهم، عناوین مشروطه، آزادی و برابری و قانون‌گذاری را بیان، و حتی برخی به سازگاری این مفاهیم با اسلام تصریح کرده بودند، بدین باور شدند که آن مفاهیم با اسلام ناهماهنگ نیست. «نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه‌های فکری اروپایی» به دلیل غیربومی بودن اندیشه‌ها و اهداف خود، جهت عملی کردن آن‌ها «به حمایت علما نیاز فراوان داشتند»؛ زیرا آنان می‌توانستند با اجتهاد خود، آن عناوین را بر مفاهیم اسلامی تطبیق کرده و با نفوذی که میان بورژوازی ملی و بقیه توده‌های مردمی داشتند، خواسته‌های نوگرایان را عملی کنند. (همان، ص 330)

**103.** موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: **تاریخ تحولات سیاسی ایران**، ص 300.

**104.** همان، ص 307 و 308.

**105.** این سه مجله با نام‌های «الغری»، «درة النجف» و «النجف» در کتاب **حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران** گنجانده شده‌اند؛ البته برخی شماره‌های مجله اخیر به جهت عدم دسترسی به آن‌ها، درج نشده است.

**106.** ر. ک: موسی نجفی: **حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران**، کتاب دوم: متن کامل رسائل و صحف سیاسی در حوزه نجف (الغری، درة النجف، النجف). مواردی که ذکر شد، باعث نمی‌شود نظر برخی محققان را در این باره بپذیریم که: «در نوشته‌های نجف، نگرش جدید به عالم و آدم و دنیا است؛ هر چند این را به صراحت نظریه پردازی نکرده‌اند؛ اما در لایه لای مباحث آنان تضاد آشکار غرب نسبت به دنیای اسلامی نمایان است. لایه‌های سکولاریزم، سنت ستیزی، نسبییت اخلاق و ارزش‌ها، تساهل و مدرا نسبت به حقوق الهی، در این رسائل مورد نقد قرار گرفته و نجف، این‌ها را جزء ذات فرهنگ و سیاست غرب می‌داند». (ر. ک: همان، ص 19 و 20) به نظر می‌رسد حتی اگر این مطالب به مشروطه دوم نیز ناظر باشد نمی‌تواند صحیح باشد. صرف نظر از آن که اثبات این مطلب که در مجلات فارسی زبان نجف، «سکولاریزم، سنت ستیزی، نسبییت اخلاق و ارزش‌ها و تساهل و مدارا نسبت به حقوق الهی» را به غرب نسبت داده‌اند، مشکل است، این ادعا که «نجف این‌ها را جزء فرهنگ و سیاست غرب می‌داند» بسیار درخور تأمل است. نقدهایی که در این مجلات بر غرب شده، پیش‌تر در مورد ماهیت استعماری غرب و بر غرب زدگی و تقلید از غرب است؛ نه از این حیث که تمدن غربی بریده از شرع است؛ بلکه از این جهت که فرهنگ آنان را بر اساس آموزه‌های مسیحیت و سازگار با اوضاع آنان دانسته‌اند و در نتیجه، با جامعه ایرانی که صرف نظر از اختلاف دینی، دارای وضعیت جغرافیایی - تاریخی و فرهنگی دیگری است، مناسب نمی‌دانستند.

**107.** موسی نجفی و موسی فقیه حقانی: **تاریخ تحولات تاریخ معاصر ایران**، ص 300. معنای شعر: ول در حد يك امید بود؛ ولی بعد، آن امید به مصیبت تبدیل شد و این مصیبت بزرگ و بزرگ‌تر شد. از متن نامه و این شعر برمی‌آید که آیات عظام، ابتدا به تقی زاده و امثال او امید بسته بودند؛ ولی وقتی سیئات اعمال آنان را مشاهده کردند، به خوبی دریافتند که نهضت مشروطه دچار بیماری مهلکی شده است.